

دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

شماره ویژه پرچم

سال یکم شماره نهم

نیمه یکم مرداد ماه ۱۳۲۲

بهای سالانه درهمه‌جا ۱۲۰ ریال

(از پیچیزان ۱۰۰ ریال)

از همگی پیشکی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله‌زار کوچه مهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۳۶

چاپخانهٔ پیمان

فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسید.

به یاران تهران

یاران تهران آگاهی داده میشود که روز پنجشنبه ۱۳ مرداد که روز جشن مشروطیت (ازروی حساب درست) همان روزاست درخانه آقای سلطانزاده نشستی برپاگردیده ودرباره زمینه های مهمی گفتگو خواهد رفت واینست درخواست میشود یاران درروز نامبرده شش ساعت پس ازنیمروز بآنجا بیایند

نشانی : کوچه میرزا محمود وزیر - (اوایل کوچه) دارای پلاك بنام « **سلطانزاده تبریزیست** »

کانون آزادگان



شماره ویژه پرچم
سال یکم — شماره نهم
نیمه یکم مرداد ۱۳۲۲
درهر ماهی دو شماره بیرون آید

آفریدگارا بنام تو ودرزینهار تو

جای شگفت نیست

یکی می گوید : من نوشته های شمارا میخوانم وهمه‌رادرست می‌یابم ، و ازخواندن و دانستن آنها خرسند میگردم . تو گفتیی گمشدهٔ خود را یافته‌ام . من در شگفتم چگونه کسانی اینها را نمی پذیرند ؟!.. چگونه ایستادگی می‌نمایند ؟!..

بار ها با آنان روبرو شده پرسیده‌ام : ایرادتان چیست ؟!.. دیده ام ایرادی نمیدارند ، وبا اینحال نمیپذیرند ، وبدتر آنکه کسانی دشمنی نیز می کنند و ازبدزبانی بازنمی‌ایستند .

می گویم : جای شگفت نیست . شمااگر اینها را بچهارپایان بخوانید پیداست که نخواهند فهمید ، و نخواهند پذیرفت . چرا که افزار فهمیدن و پذیرفتن را نمیدارند .

آنکسان نیز چنینند و فهمها وخردهاشان از کارافتاده . آنان را با چهار پایان بیش از این جدایی نیست که چهار پایان فهم و خرد را نداشته اند ، و اینان داشته اند و از دست داده‌اند . اینان بدبختتر از گاوان وخرانند . آنان گاو و خر آفریده شده‌اند و جای نکوهشی نیست . ولی اینان آدمی بوده اند و خودشان را بپایهٔ گاوان وخران رسانیده‌اند .

برانگیختگی چیست ؟..



گفتار (پیغمبری چیست ؟..) که در شماره ۸ پرچم نوشتیم یکی ازخوانندگان بافهم دربارهٔ آن چنین می‌نویسد : « گفتار پیغمبری چیست راخواندم . یقین است که ملایان به‌پرسش های شما پاسخ نخواهند داد ، و حقیقت‌آنست که در این موضوع ها چیزی نمیدانند . این ملاهارا ما می شناسیم که اندازه آگاهیشان چیست . از آنسو چه بسا گفتار شمادستاویزی دردست بیدینان باشد وهمینهارا عنوان کرده تیشه باساس مسئله بزنند واین مخالف نظر شماست . از اینجهت بهتراست منتظر ملایان نباشیدوخودتان دراطراف موضوع‌توضیحات دهید . این توقع که‌شما داریدومیخواهید مردم دراین‌زمینه بگفتگو نیایند ومنتظر باشند تابس از انجام همه مسائل ، این نیز روشن شود صورت پذیر نخواهد بود . مردم بقضیه نبوت علاقه‌مند هستند ، بلکه برخلاف نظر شما باساس دین ونتیجه آن چندان علاقه نداشته باین قبیل مقدمات یاتشریفات آن علاقه مندند . اینست شمابایدزمینه را روشن گردانید ومن نمیدانم شما چه محذوری‌تصور میکنید که این موضوعرا شرح نمی‌دهید ، این‌هم یکی ازحقایق مهمه‌است‌وچه بهتر که بتفصیل‌شرحش‌دهید ».

می گوییم : نخست باید دانست که واژه « پیغمبر » غلطست وباید آنرا بکنارگزاشت . این واژه که‌گویا نخست « پیغامور » (پیغام‌آور) می‌بوده‌معنایش آنست که‌کسی را باخدا ازمیانه پرده برخیزد وباوسخن‌گوید وازو پیغام بمردم بیاورد ، وماچنانکه‌گفتیم این را دروغ می‌دانیم . این نشدنی‌است که میانه خدا باکسی پرده برخیزد ، نشدنیست که کسی با خدا سخن گوید . هرچه هست این نام معنای پذیرفتنی نمیدارد وبایدآنرا ازمیان برد . چنانکه‌واژه « پروفیت » که درزبانهای اروپاییست چون‌معنای ریشه‌ای آن پیشگوییست آن نیز غلطست وباید فراموش‌گردد .

مابهتر میدانیم نام « برانگیخته » رابکار بریم واین واژه را درآن معنی راست میشماریم . ازآنسوی چنانکه درشماره پیش‌گفتیم خدا درآسمان نیست و نیاز بفرستادن‌فرشته ندارد . اینها نیز باید فراموش‌گردد . روبهمرفته دانسته‌ها

وپنداشته‌های کشیشان وملایان ودیگران را باید یکبار بکنار نهاد .

اما خود داستان ، ما چنانکه بارها گفته‌ایم « فرهش » یابرگزیدن خدا کسی را واورا براهنمایی برانگیختن راستست وخود یکی از رازهای سپهر (طبیعت) . می‌باشد . مادراین باره سخنان استوار وروشن می‌داریم که کسانی اگر میخواهند آگاه گردند کتاب « ورجاوند بنیاد » راکه بتازگی بیرون داده شده بخوانند .

درجاییکه مردم معنی یکچیزی را نمیدانند و هرچه درآن باره میدانند غلطست‌وماهم‌نیزاگربگوییم‌بآسانی‌نخواهندپذیرفت وبلکه پیاپی ایرادخواهندگرفت وپرسش خواهند کرد وسرانجام نیزبجایی نخواهد رسید مابایستی بخاموشی گراییم وپروای مردم وچشم براهی‌آنان نداریم . اینکه می‌نویسید ملایان به پرسش‌های ماپاسخی نخواهندداد ، مانیز بهمین باور بوده‌ایم . چه باید کرد که ناگزیربوده‌ایم آن پرسش را کنیم . راستی هم آنست که ما در برابر ملایان در مانده ایم . زیرا اگر خاموش‌می‌نشنیم وبآنان تاخت نمی بریم وبنادانیهاشان ایرادنمیگیریم بزباندرازیهای بسیار می پردازند و چون باین پرسشها می‌پردازیم در آن هنگامست که خودرا بناشنیدن می‌زنند ویکبار خاموش می گردند . هرچه‌هست ما بایستی آن پرسشها را بکنیم که همه مردم بدانند آنان چیزی نمیدانند ، و آنچه بمردم می گویند بافهم وخرد ناسازگار می‌باشد ، وهم خودآنان ناچار شده بخاموشی گرایند . همین خاموشی خود نتیجه‌ای می باشد .

از آنسوی ما امروز در برابر خود دانشها و دانشمندان را میداریم ، ودرهرسخنی که می گوییم بایدآنهارافراموش نگردانیم . باینمعنی که هرسخنیکه‌می گوییم باید سازش‌آنرا بادانشها روشن گردانیم . همگی میدانند که مابدانشهاارج بسیار می گزاریم ، (بایستی هم بگزاریم) . ما درجستجوی آمیغها (حقایق) هستیم و دانشها بسیاری ازآن آمیغها را بما روشن می گرداند .

گذشته ازاینکه همان دانشها چون ازراهش باشد ، مایه پیشرفت جهانست وسودهای بسیاری بجهانیان تواند داد .

پس از همه اینها ، آینده جهان بادانشمندان و خردمندان خواهد بود . این دانشمندان و خردمندان جهانند که خواهند توانست جهانرا بیك راه بهتری اندازند .

این راهیکه ما آغاز کرده‌ایم ازدانشها جداست . این خود دستگاهی در برابر دانشها ، بلکه والاتر ازآنهاست - این راه خرد است – راه دین است -

لیکن در همانحال باید بادانشها سازگار باشد و ازآنها بهره جوید.

این یکی از رازهای کارماست که بدانشها ارج گزارده بآن می کوشیم که بادین (یابهتر گوییم: باراهنماییهای خرد) توأم گردد. کسانیکه گفتار های پیمان را خوانده‌اند اینها را نیك می‌دانند، وکسانیکه آنها را نخوانده‌اند کتاب «ورجاوند بنیاد» یا دفترچه «خدا باماست» را بخوانند واین زمینه در آنها روشن گردانیده شده.

بهر حال ماباید درگفته های خود پروای دانشها و دانشمندان کنیم. آن دانشمندی که پشت تلسکوب می‌نشیند ودانش خود راتا هزار هافرسنك پیش می‌راند وحساب گردش ارانوس و نپتون می کند، ما باید پروای او کنیم وگفتگو های خود را پیش ازهمه با او ومانندگانش بپایان رسانیم.

باید با آنان گفتگو کنیم که درپشت سراینجهان سترسنده مادی که‌دانشها تنها آن را شناخته جهان دیگری هست، با آنان گفتگو کنیم که جز دانشها و آموزاکهای آنها یکرشته آمیغهایی درجهانست که باید بجهانیان آموخته شود ـ باید همه این جستار ها را پیش از همه و بیش از همه با دانشمندان بپایان رسانیم.

ما اگر یکسخنی بگوییم که دانشمندان توانند ایراد گرفت و نپذیرفت پیداست که همه رنجهای ما بیهوده خواهد گردید، واین یکی از جاهاییست که دست آفریدگار درکار ما نمایانست؛ ما که از دانشها جزآگاهی بسیار اندکی نمیداریم و می‌باید گفت: از دورنامش را می شنویم، باید سخنی بآخشیج آن ها نگوییم، و اگر در یك زمینه گفته‌ای را از دانشمندان نپذیرفتیم با دلیلهای استوار ـ دلیلهایی همسنك دانشها ـ پاسخ دهیم و لغزش آنان را بازنماییم.

از سخن خود دور نیفتیم: ما چون پیمان را آغاز کردیم و در نوشته های خود نام «خدا» میبردیم این بیاد میداشتیم که پایه دانشهای امروزی به مادیگری و خدا ناشناسیست، بیاد میداشتیم که انبوه دانشمندان هستی را جز این جهان مادی نمی شناسند و بآفریدگار باوری نمیدارند، از اینرو ناچار می بودیم که بمادیگری پاسخهای استوار دهیم و دلیلهای روشن بهستی خدا یاد کنیم. اگر خوانندگان بیاد می دارند ما در پیمان از سال دوم آن باین زمینه پرداخته گفتار های بسیاری نوشتیم. درباره «خرد» و«روان» نیز همین رفتار را کردیم.

در باره برانگیخته نیز همین حالست. ما چون نام «برانگیخته» برده

می گوییم: «کسانی توانند بود که خداآنان را برانگیزد و آمیغها (یاحقایق) را بآنان روشن گرداند»، باید دلیلهای استوار باینسخن داشته بتوانیم به دانشمندان ودیگران که آنرا نمی‌پذیرند پاسخ دهیم.

ما نیز دلیلها داشته‌ایم. اگر کسانی کتاب بنیاد را بخوانند خواهند دید در این زمینه سخنان استواری نوشته شده. چیزیکه هست بایستی زمینه را آماده و راه را هموار گردانیم تا باینسخنان رسیم. بایستی خدایی ـ بلکه دشمنی ـ راکه میانه دین و دانشها می‌بود ازمیان برداشته این دو را بهم‌رسانیم، هستی آفریدگار و دست داشتن او را دراینجهان روشن گردانیم، ازخرد و روان، و از نیکی پذیری آدمی، و ازداستان پیشرفت (یاتمدن) و از راه آن سخن رانیم و اینها را همه روشن گردانیم تا بزمینه برانگیختگی رسیم.

از آنسوی اینها نچیزی بوده که همگی بفهمند، وما اگر ازنخست باین سخن پرداختیمی جزاین نتیجه ندادی که از کار خود باز مانیم، و از آنسوی دستاویزبدست ملایان ودیگردشمنان خود دهیم.

گذشته ازآنکه این پافشاری که کسانی دراین زمینه می نمایند و پیاپی می‌پرسند نابجاست. یکمردمی که در توی گمراهیها دست و پا می‌زنند ودر میان بیست ملیون توده چهارده کیش ـ چهارده کیش بیپا ـ می‌دارند، مردمی که در نادانی فرورفته اند و از عنوانهای زندگانی تنها نامها را می دانند و شما اگر بپرسید: دین چیست؟.. یا تمدن چیست؟.. یا اخلاق چیست؟.. یاخرد چیست؟ بهیچیکی از این پرسشها و ازمانند های آنها پاسخ راستی نتوانید شنید، مردمی که معنی بازرگانی‌رانمیدانند، معنی کشاورزی را نمیدانند، معنی دادوستد وپیشه را نمیدانند، معنی فرهنك رانمیدانند، مردمی که باداشتن یك زمین پهناور بار دهی کارشان بمردن ازگرسنگی کشیده ـ چنین مردمی بیش از هرچیزی باید در جستجوی چاره بدردهای خود باشند. از چنین مردمی بسیار نابجاست که در پی راه بردن برازهای سپهر و دانستن معنی برانگیختگی ومانند آن افتند ـ بویژه با این کوششهایی که مابکار می‌بریم وپیاپی نادانیها و گمراهیهای توده‌رابرخشان می کشیم.

این رفتار برخی از ایرانیان که‌دربرابرماایستاده پیاپی داستان‌برانگیختگی را برخ ما می کشند و پیاپی دنبال می کنند نمونه ایست که چگونه اینمردم از آلودگیها و گرفتاریهای خود ناآگاهند، وچگونه در میان آن آلودگیها و گرفتاریها خود را پاکیزه و آسوده میشمارند و بجستار های بسیار دوری می

پردازند . ما می کوشیم که آنان را هوشیار آلودگیهاشان گردانیم وبچاره جویی واداریم ، وآنان فشار می‌آورند که مارا نیز ازراه برده بدلخواه خودسرگرم جستارهای دوری گردانند .

ما بایشان معنی دین را روشن می گردانیم ، معنی تمدن را می فهمانیم ، معنی داد وستد و بازرگانی وکار و پیشه را باز می‌نماییم . راه زندگی را نشان میدهیم ، صدها آمیغ را روشن می کنیم ، ازیکایك گمراهیها سخن رانده بکندن ریشه آنها می کوشیم — آنان همه اینهارا کنارگزارده تنها سخن از پیغمبری یا برانگیختگی بمیان می‌آورند .

تاکنون بارها دیده ام یکتن یا دوتن بنزد من‌آمده چنین گفته‌اند : « شما دعوی‌پیغمبری میکنید » . می گویم: من‌در کجاچنین‌نامی بروی‌خود نهاده‌ام ؟!.. اگر این کوششهایی راکه در راه نیکی جهان‌بکارمی‌برم می گویید ، وآنهاست که نامش راپیغمبری‌می گزارید ،آن کاراست نه‌دعوی. پس‌من‌بخود پیغمبری‌برخاسته‌ام ، کارآنرا انجام داده ام ، نه آنکه بدعویش پردازم .

سپس می گویم : شما یك پیغمبر را با چه دلیل می شناسید ؟!.. من یا هر کسی دیگر ، اگربچنان دعوایی برخاست شماباچه نشانی آنرا شناسید ؟!.. می‌بینم درماندندوپاسخی نتوانستند ، ویاهمان‌گفته های‌پوچ ملایان را درباره نتوانستنی (معجزه) بمیان آوردند . می گویم : شما که تا این اندازه تهی دستید ، شما که بایك پرسش و دوپرسش درمانده سرپایین می‌افکنید چرا مرز خودرا نمی شناسید ؟!.. آخر شما را چکار باین داستانست ؟!.. چرا در اندیشه زندگانی خود نیستید ؟!..

گمراهی اینان یکی نیست ، دوتانیست ، ده‌تانیست . بدبختان در هرزمینه از آمیغها بی بهره‌اند . بگمان اینان کسیکه بخواست خدا برخاسته میخواهد شاهراهی بروی مردم‌باز کند باید‌بیایدودرمیان‌مردم دعوی‌پیغمبری‌آشکار گرداند ، ومردم برای آزمایش هریکی‌یك‌نتوانستنی بخواهد : یکی بگوید ازسنگ شتری دربیار ، دیگری بگوید از کوه‌آبی روان گردان ، سومی‌بهبود پسرش‌راخواهد ، چهارمی از نابوده (غیب) آگاهی طلبد — و اوچون ازاین آزمایشها سرفراز بیرون‌آمد دعویش راستست ومردم باید باو « ایمان »آورند واورا فرستاده خدا شناخته بهر گفته‌اش گردن گزارند .

اینست پندارهای بیخردانه آنان ، اینست آنچه ازملایان یاد گرفته اند . بدبختان باری تاریخ نمی خوانند که ببینند پیغمبر اسلام بامادیگری چه رفتار کرده

وچگونه بکار پرداخته است .

کوتاه سخن‌آنکه داستان برانگیختگی راستست وماآنرا بادلیلهای‌استوار باز نموده ایم . ولی دانسته های مردم دراین باره یکبار بیپا میباشد ، وآنچه ما تاکنون رفتار کرده‌ایم سزا بوده و جزآن نبایستی کنیم . ماهیچگاه نبایستی‌پیروی از دلخواه مردم نماییم . اکنون هم ازآن پیغمبری که مردم فهمیده‌اند ماچنانکه بارهاگفته‌ایم بیزاریم . ما ازچنان چیزی آگاهی نداشته ایم و نمیداریم ، واگر برانگیختگی را بمعنایی که ماخود روشن گردانیده ایم می گویند راستست ومابه این راه بخواست خدا برخاسته ایم وبراهنمایی اوپیش می‌رویم . این یك‌جنبش خداییست . این راه را بروی ما خدا باز کرده است و دلیلش نیز با خودش می باشد .

آری هستند کسانیکه چون نام خدارا بشنوند ویاازچنین سخنی‌آگاه گردند روترش کنند وبگمان خود باور داشتن به اینچنین چیزهایی دورازشأن ایشانست .

اینان - این‌بیچارگان - ازدورهیاهوی مادیگری را شنیده وتنها ازهیاهوی آن از جاکنده شده وراه افتاده‌اند ، ویکبار از بودن خدایی‌برای‌جهان وازدست داشتن اودرکارها سربازمی‌زنند وبیزاری می‌جویند . ولی بدبختان دراین باره‌نیز تهی دستند وسرمایه شان جز همان ریشخند نیست ، واگر شمایکی را درجلوخود تان نشانیده وبه پرسش وآزمایش پردازیدخواهید دید هیچی نمیدانند وپاسخشان جز آن نیست که ولتر چنان گفته و باخنر چنان نوشته . پدرانشان پیرو چشم بسته زراره وعلقمه می‌بودند واینان پیروان ولتر وباخنر می‌باشند .

بدبختان این نمیدانند که‌همان ولتر و باخنر ودیگران خود باسرگردانی روزمی گزاردند . این نمیدانند که دانشمندان مادی اروپا درحال آنکه کیشهارا بیپا دانسته اند خود خستوان می‌باشند که مادیگری نیزراه بجایی نبرده است و بیکزمینه روشنی نرسیده است .

کاسه گرمتر از آش این بیچارگانند . دانشمندان مادی اروپا بآن زورگوییها ونادانیهای کشیشان ودیگران شوریده وهرچه‌گفته‌اند بیش از همه در برابرآن زورگوییها بوده ، نه‌آنکه باهرآمیغی نبرد کنند واز هر که نام خدا شنیدند باآن بخندند - تندترین مادیان بچنین کاری نپرداخته اند . آنان هیچگاه دراین زمینه نبوده‌اند که بگفته‌های استوار بادلیل‌نیز گوش‌ندهند . چنین‌رفتاری جز ازبیدانشان سرنتواند زد .

من اینددسته بیدینان ایرانرا بسیار کوچکتر ازآن میدانم که دربرابرشان

بگفتاری برخیزم واینست تاکنون برنخاسته‌ام . اینان آن‌درماندگانیند که ازیکسو بنام آفریدگار ریشخندمی کنند واز یکسومی‌بینی برای حافظ خراباتی معجزه می شمارند واورا دارای « قوه الهام » می‌ستانید .

یکی نمی گوید : ای بیخردان اگرشما پیرودانشمندان مادی هستید آنان می گویند : « ماده است وجنبشهای آن ، وچیزی درپشت سرآن نیست » ، ودر جهان جزماده ونیروهای آن بچیزی باور نمیدارند ، پس « الهام » که درباره حافظ می‌نویسید بچه معناست ؟!. آنگاه‌همان دانشمندان‌مادی زندگی را سراسر نبردمی شمارند ، واینست‌می گویند هرکسی باید ازهرراهی که می‌تواند بکوشد ودرپی‌سودخودباشد ، بکوشد تادرمیدان نبردبزمین نخورد . ولی‌حافظ وهمراهان اودشمن کوشش بوده‌اند ودرگفته‌های خود پیاپی مردمرا به سستی وتنبلی و گوشه‌گیری وباده خواری‌خوانده‌اند .

پس این دوباهم چه سازش تواند داشت ؟! پس آن دلهای شما انبانست که هرچیزی را درآن جامی‌توانید داد ؟! ای بیچارگان که ازفهم وخرد بی بهره شده اید ؟ !

اگرخوانندگان فراموش نکرده اند در این آخرها دیده شد که همان کسانیکه در ایران دم ازبیدینی و خدا ناشناسی می‌زنند ، درنتیجه هایهویی که درپیرامون یك ملایی برانگیخته شد اینان نیز هم‌آواز گردیدند و ستایشها از « آیةالله » نوشتند .

بارها دیده ایم کسانی از ایرانیان — از همانان که بیدینی از خود نشان میدهندوآنرا مایه سرفرازی خود میشمارند — چون باما بگفتگوپرداخته‌وسخنان مارا شنیده اند چنین گفته‌اند : « پس ثابت نشده است که خدا ودین واین‌چیزها بی اساسست ؟! ». پس داروین ودیگر دانشمندان بی اساسی ادیان را ثابت‌نکرده اند ؟!.. » که می‌بینیم بدبختان‌هیچی دردل خود نمیدارد وتنها پشتگرمیش‌بآنست که داروین ودیگر دانشمندان بیپایی دینهارا روشن گردانیده‌اند . در اینجاست که میگوییم : آنان‌تنها بشنیدن هیاهوی ازدور بس کرده‌اند . در اینجاست که شاینده خود نمیدانیم باینان وبگفته‌هاشان ارج گزارده پاسخ دهیم . اینان بااین بیگارگی فهمهاوخردهاشان بیدینیشان بادینداریشان‌درنزدمایکسانست‌وخود بیهوده خواهد بود که ما بآنان درباره دین سخنانی رانیم و ودلیلهاآوریم .

چگونه بآمیغها راه یافتم ؟..

من از هنگام کودکی وزمان درس خواندن علاقه زیادی بادبیات داشته وراستی راکه عاشق آن بودم — بهمین سبب اغلب کتابها و مجلات ادبی را حتی‌الامکان بدست آورده با لذت مطالعه میکردم اشعار زیادی از حفظ کرده بمناسبت میخواندم وخود نیز شعرمیگفتم — منتها از غزلیات هرقدرهم خوب‌بود لذت نمیبردم ولی این‌را حمل بر نفهمی خود میکردم — اغلب اتفاق میافتاد در مجلسی غزلی خوانده میشد تمام تحسین‌میکردندمنهم باآنان همراهی کرده آفرین آفرین وبه‌به میگفتم — بخاطر دارم که وقتی در دیباچه کتاب شعرالعجم خواندم که شبلی ازخواندن این غزل حافظ

سالها دل طلب جام جم ازما میکرد — آنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد

بطوری ازخودبیخود شده ولذت برد تامدتی حال‌خودرا نمیفهمید وتعجب میکردم وباخود میگفتم چراپس من از خواندن این اشعار تغییر حالت نمیدهم — اما باز حمل برآگاه نبودن خویش ازعالم عرفان ومطالب عرفانی میکردم —

این اواخر ازمطالعه روزنامجات مشمئز میشدم چون هیچ مطلبی غیر از لاطایلات درآنها نمیدیدم — هرروزنامه یامجله را میدیدم بهمان‌خواندن عنوانات وسطر اول مقالات کفایت کرده و تا آخر مطلب را پی نمیبردم - فقط مقالات آقای محمد قزوینی را بدقت خوانده ولذت میبردم

اوایل سال ۱۳۱۲ دریکی از روزنامه ها اعلان نشر مهنامه پیمان را دیدم باخود گفتم بازهم مجله — باز هم مجله - چند روز بعد اولین شماره پیمان رسید خواندم وفورا خواستارآن‌شدم سپس . هرچه بیشتر بامطالب پیمان آشنا شدم ، زیادتر بهوش آمده خودرا درعالم دیگری دیدم.

مطالبی راکه ازخواندن پیمان یادگرفتم — نه از هیچکس شنیده و نه در هیچ کتابی دیده بودم . پیمان‌بمن معنی(بزرگی) را فهمانید ازآن هنگام‌تاکنون میدانم بزرك کیست و بزرگی چیست - دیگر آنهاییرا که باعث‌گمراهی من و امثال من شده‌اند که زیربارتأهل نرفته (واکنون پشیمان وبیچاره‌ام) وباسرودن این اشعار :

مردآزاده بگیتی نکنند میل دوکار — تا همه عمر ز آفت بسلامت باشد
زن نگیرد اگرش دخترقیصر بدهند — وام نستاند اگر وعده قیامت باشد

یا—

آنکس که تجاوز کند ازفرد بزوج — آسایش خود زجفت برطاق نهاد

صدها بیچارگان را بدبخت کرده‌اند - جزو بزرگان نشمارم .

من از کجا میتوانستم پی‌برم که مقصود شاعرك گردن شکسته آوردن طاق و جفت و فرد و زوج بوده و هیچ نظر دیگری غیر از صنعت شعری نداشته است آری اینها را بزرك دانسته و حکیم میشمردم و اطاعت فرمایشات آنها را برخود لازم میدانستم .

کوتاه سخن مضرات رمان را ازخواندن پیمان فهمیدم - معنی‌حقیقی تمدن را پیمان بمن یاد داد - سرمایهٔ حقیقی را او بمن نشان داد .

معنی راستین دین و پیغمبری و جهان و زندگی و هزاران چیز دیگر را از پیمان یاد گرفته‌ام - پیمان بمن فهمانید بهر آوازی نباید گوش دهم چه بسا آن آواز از حلقوم ناپاك برای بیچاره کردن ما بیرون آید .

از همه مهمتر دارندهٔ دانشمند پیمان بانشاندادن ترازوی سود و زیان جهان مادام‌العمر مرا رهین منت خود گردانید - که آنچه را می‌بینم ویا میشنوم و یا میخواهم انجام دهم باید درترازوی سود وزیان بسنجم .

آری من اینهارا از مطالعه مقالات پیمان فهمیده وتاآخر عمرسپاسگذار دارندهٔ ارجمند آن میباشم .

اکنون میل دارم آقایانیکه باسایر جراید و مهنامه ها سروکار داشته و باخواندن آنها عمر عزیز خود را میگذرانند بگویند بدانم چه مطالبی‌یاد گرفته وسودی را که از این راه برده یامعلوماتی را که اندوخته‌اند چیست - تا تفاوت پیمان وپرچم باسایر روزنامه‌ها و مجلات معلوم گردد .

عجبا دارنده پیمان با ایراد و دلیل و برهان حقایق را روشن کرده و ما را براه رستگای میخواند -آیا بی انصافی نیست علاوه براینکه گوش بسخنانش ندهیم ازاذیت وآزارهم نسبت باومضایقه نکنیم .

بعقیده من لازم نیست اروپاییها برای تولید اختلاف در بین ما ودر راه پیشرفت مقاصد خود زحمتی کشند - زیرا بدون زحمت آنها نادانی و بیچارگی طبعاً میان ما حکمفرما است .

آخر چه نادانی و بیچارگی ازاین بالاتر که یکنفر ایرانی خیرخواه‌ووطن پرست دست ازآسایش و ترقی خود برداشته راه نجات توده را باقویترین دلیل ها نشان میدهد - مابجای اینکه زیر پرچمش گرد آمده و دست بدست وی دهیم یااقلا با پاسخ راست و باذکر دلیل قانعش‌کنیم که راه رستگاری این نیست که تو میروی - باوی بدشمنی برخاسته از آزار و اذیتش فروگذار نکنیم .

شهرکرد - فرزانه

تاچه اندازه از آمیغها دورند!

یکی از آشنایان چون شنیده است که من بپاکدینی گرویده ام ، نامه‌ای فرستاده که من جمله هایی از آن را در اینجا می‌نویسم :

«چرا باستناد کتابهای آقای کسروی پشت پابمذهب اجدادی خود زده‌ای. ما باید از پدرانمان پیروی کنیم آنها که عاقلتر وفهیم تر بودند »

نوشتم این سخن ناسنجیده است ؛ چه دلیلی برای این گفته ات میداری ؟ مثلا پدران ما در بارهٔ کره زمین باورهای بیپائی مانند افسانه گاو ماهی میداشتند امروز که‌دانشها پیش رفته آیاباید نپذیریم ؟- آیااینها باخرد ودانش سازگاراست ؟!

در بارهٔ دین نیز چنین است : کنون که بدست دارندهٔ پرچم راستیها از پرده بیرون افتاده جای چون وچرائی باز نمانده است . ما آزادگان و پاکدینان که در پیرامون معنی درست جهان و زندگی بالا ترین حقایق را یاد گرفته و بمعنی درست دین پی برده‌ایم این‌نسزاست که بتقلید کور کورانه از پیشینیان پرداخته وپندارهای بیپای آنها رادر دل ومغز خود جایگزین سازیم .» این خلاصه‌پاسخی است که باو نوشتم . خیال میکنید قانع شده است ؟ همانست که در نامه هایش پیاپی ریشخند میکند و بدمی‌نویسد !

دیگری که تازه از تهران آمده بامن میگوید : « کتابهای آقای کسروی را دیدم ، تاریخ مشروطه را خواندم ، حافظ چه میگوید را با چند شماره پیمان خواندم . بالاخره چیزی نفهمیدم رفتم از دیگران تحقیق کردم معلوم شد آقای کسروی میکوشد خودرا ازاین راهها مشهور کند . » من در اینجا باو پاسخ داده میگویم : نافهم تیره درون ! فهم وخردت کجا رفته ؟؟

آخر کسی هم بهوس شهرت خود را برنج و زیان بی پایان اندازد ؟!

آقای کسروی که اینهمه کوشش بکار برده و اینهمه رنج و زیان‌بخود هموار میگردانند تنهاخواست ایشان یکی است وآن سرفرازی شرقیان وآسایش جهانیان میباشد وبس این چیزیست آشکار ، چیزیست که هر خردمند آمیغ پژوهی بآن گواهی تواند داد .

برخی دیگر نیز نوشته های بی ادبانه روزنامه ها را برخ ما میکشند : نمی بینید فلان روزنامه چه نوشته ؟! باینان باید گفت : شمارا بنوشته های زشت و بیشرمانه دیگران چکار است ؟! بروید کتابها و نوشته های دارندهٔ پرچم‌را بگیرید و بخوانید و از روی خرد داوری کنید . اگر راست یافتید بپذیرید و همراهی دریغ نگوئید وگرنه ایرادتان را بگوئید و یا بنویسید تا پاسخ داده شود دیگر بهرچه گفته های بیشرمانه دیگران را تکرار می کنید ؟!

آری اینان — این تیره درونان چون دربرابر دلیل درمانده و از بیماری روان وپستی خرد گردن بآمیغها نمیتوانند گزاشت ، پیاپی دهان پلید خودرا بید گونی باز کرده وبدینسان بدلهای حساس ماجوانان زخمها می زنند. اما اینها نه همیشگیست. آری اینها نه همیشگیست . گرچه آقای کسروی راست میفرمایند :

« امروز در افتادن بابدان ازسخت ترین کارهاست . » و این با ماست که بدستور راهنمای ارجمند خود همه این سختیها رابکشیم وتآب آوریم تاروزش برسد و بد خواهان وبدگویان سزای پستیهاشان یابند .

کاشان ـ هادی نراقی

پرچم : یکی ازسخنان بسیارپوچی که بدخواهان ما یادگرفته‌اند و بزبان میدارند همینست که بگویند دارنده پرچم درآرزوی شهرتست واین کوشش را درراه بدست آوردن نام وآوازه می کند . این یکی از دستاویزهاییست که برای خود پیدا کرده‌اند . بتازگی از اهواز می نویسند که سلطانی نماینده بهبهان بآنجا رفته بوده ودریك نشستی که سخن ازیاران ما پیش آمده اونیز همین دستاویز را بمیان آورده وچنین گفته که خواست ما شناخته گردید نست ، و این سخن نمونه ایست که بدخواهان ما بچه دستاویزهای سست و پوچی دست می یازند .

پاسخ این سخن سه چیز است

یکی آنکه آقای هادی داده وبسیاری بجاست . اینان اگرخرد داشتندی ویا ازروانشناسی آگاه بودندی این دانستندی که هیچ کسی درجهان بآرزوی نام وآوازه ده سال خود را دچار اینهمه گزند نگر داند .

پاسخ دوم آنست که گرفتم سخن شماراستست وآنچه دارنده پرچم را باین کوششها برانگیخته ارزوی نام وآوازه است لیکن بهرحال ایرادهای گیرایی بکیش شما وباندیشه هاتان می گیرد که شما باید بانها پاسخ دهید . مثلا همان آقای سلطانی چنانکه شنیده‌ایم شیخیست ومانیز درنوشته‌های خود ایرادهای آشکار بشیخیگری گرفته‌ایم . اکنون باید گفت بسیار خوب آقای سلطانی برانگیزنده دارنده پرچم باین ایرادها آنست که می‌خواهد نام وآوازه پیدا کند . لیکن سخنانی هم‌میدارد وبکیش شما ایراد هایی می گیرد ، شما که حافظ پرست می باشید نشان میدهد که حافظ بدآموزیهای زهرآلود بسیاری داشته که شماها تاکنون نفهمیده اید ، آیا باینها پاسخی نباید دهید؟.. انگیزه ایراد هرچه بوده باشد شما اگر کسان بافهم وحسابی‌هستید ، باید بایرادهای او پاسخ دهید .

پاسخ سوم آنکه دارنده پرچم روزیکه باین کار برخاست در میان همه

مؤلفان ونویسندگان ایران بنامترین وشناخته ترین کسی بود . زیرا ازهمه ایران تنها او می بود که بکتابهایش دراروپاارج گزارده بزبانهای اروپایی ترجمه می کردند و درسایه همان کتابها درپنج انجمن دانش که یکی ازآنها آکادمی آمریکا ودیگری انجمن همایون آسیایی لندن می بود ، عضویت می‌داشت که چون بکوشش آغاز کرد ازهمه آنها چشم پوشید وآن گفته شما بسیار بیخردانه است .

سهشهای پاك یك نیکمرد

من بنوبت خود و از سوی همه یاران آزاده ازرهگذر گفتار « خدا با ماست » بشما سپاس می گزارم . تا کنون چندبار آنرا خوانده‌ام و در هر بار جرقه هایی درمغزم تولید نموده و بیك جهان سعادتی که از این راه بروی جهانیان گشاده تواند بود عقیده و علاقه بی اندازه پیدا کرده اراده ام هرچه نیرومندتر شده است .

آیا روزی خواهد رسید که ما ایرانیان ، دوشا دوش دیگر شرقیان ، این آرمان پاك و بزرك را از پیش برده و دربرابر دانشهای غربیان که راه فیروزی و پیشرفت آن نیز همین پاکدینیست باسری فرازو پیشانی باز بایستیم ؟!..

ای خدای بزرك کی خواهد رسید چنین روز فیروزی ؟!..

من هر زمان که مطالب آن گفتار گرانمایه را بنظرمی‌آورم دلم روشن و اراده‌ام نیرومند می گردد ، و درآن جهان روشنی که بروی اندیشیده ام باز می‌شود یاران را از دور و نزدیك بیاد می آورم و چنین می خواهم که آواز برداشته ، بهمگی آنان بویژه بیاران اهواز پیام فرستاده بگویم : درود بشما ای یاران ، درود بشما ای نیکمردان ، درود بشما که درچنین راهی می کوشید، درود بشما که آنهمه رنجها بخود هموار می گردانید . ای یاران روز فیروزی نزدیکست . ای نیکمردان خدا همیشه با ماست .

(از نامه آقای مجلد از میاندواب با اندك کوتاهی و دیگر گونی)

پرچم : این سهشهای پاك که از دلهای جوانان برمیخیزد آتش ورجاوند است که زبانه آن ریشه گمراهیها و نادانی ها راخواهد سوزانید و فروغ آن جهان را روشن خواهد گردانید . اینهاست آن نیروی خدایی که ما چشم براه پدید آمدنش بوده‌ایم ، اینهاست آنچه ازسالها بیوسیده‌ایم .

زندگانی من (۳)

٤ – مرگ پدرم

یکی ازداستانهای پدرم رفتار او باحاجی میر محسن آقا بود . اینمرد که آنزمان مشهدی میرمحسن نامیده میشد نوه عمه پدرم ، وشوهر خواهر او می‌بود پدرش آقا میر رضا بروضه خوانی می پرداخت ، ولی این را پدرم از آغاز جوانیش با خود ببازار برده بداد وستد و بازرگانی واداشته وبا خود همباز گردانیده بود که گذشته از داد وستد در بازار یك کار خانه بزرك قالی بافی درهمان‌هکماوار برپا گردانیده‌بودند ، وچون گذشته ازخویشاوندی وهمبازی‌همسایه نیزمی‌بودندبامدادان باهم به‌بازار رفته شامگاهان باهم باز گشتندی .

حاجی میر محسن آقا بالای بلند و روی سفید و کشیده ای میداشتی ورختهای پاکیزه و شیك پوشیدی ، وبآخشج پدرم که بسیارتند و ناشکیبا می‌بود اوخونسردی وشکیب بسیار داشته ودوراندیش می بود . با آنکه باپدرم جداییها می‌داشتند – زیرا او بار ها بکربلا یا بمشهدرفتی و روضه‌خوانی برپاگردانیدی- با یکدیگر بسیار پاسدارانه راه رفتندی . پدرم باآنکه در سال بزرگترمی‌بود بدوراندیشی وکار دانی او ارج گزارده در بیشترکار های او اندیشه اوراپرسیدی وبکار بستی . اونیز همچون برادر کوچکتری به پدرم پاس گزاردی .

این دوتن بایکدیگر بیست سال کمابیش راه رفته کمترین رنجشی از خود نشان نداده بودند . تنها کاریکه میان ایشان رخ داد این بود که در کار خانه قالی بافی او برادر کوچکتر خود ، و پدرم یکی از خویشان خود را براهبری گمارده بودند ؛ واین دوتن چون باهم راه نمی رفتند ، پدرم باحاجی میر محسن آقا بهتر دانستند که کارخانه را دوتا گردانند وهر یکی کارخانه جدایی دارد .

درباره فرشبافی آنچه در تاریخها خوانده‌ام این هنر در ایران از زمانهای باستان رواج می داشته . می بینیم در زمان هخامنشیان سخن از قالیهای خوب ایران و گلهای قشنك آنها می رود . تمیستو کلیس‌سردار بنام‌یونانی چون بایران آمده بدر بار هخامنشی پناهید و در اینجا یك پذیرائی تاریخی دید می‌بینیم در داستان او می نویسند که پادشاه هخامنشی باو گفته هرچه دربارهٔ یونان وکارهای آنجا می‌داند و می اندیشد بگوید ، تمیستو کلیس پاسخ داده : «سخن آدمی بفرشهای زیبای ایرانی می ماند . فرشهای زیبای ایرانی را بازکنی وبگسترانی

نگاره‌های (نقش های)قشنگ آن همگی نمایانست ، ولی چون تا کنی یاپیچانی آن پیکره‌ها پدیدار نمی باشد » . خواستش این بوده که او را مهلت دهند که اندیشه براه اندازد و سخنان خود را بسامان گرداند .

همچنین در داستان منتصر پسر متوکل میخوانیم که چون پدرش را کشت و خود بجای او نشست روزی در کاخ چشمش بیك قالی افتاد که نگاره‌ها (نقش‌های) پادشاهان ساسانیان را میداشت ودرآنجادر بارهٔ هرمز که اونیزپدرش را کشته بود نوشته میشدبیش از شش ماه نزیست ، واین مایه دلتنگی او گردید.

از اینگونه تکه‌ها در تاریخ فراوانست ومی رساند که درزمانهای باستان درایران قالیهای خوب بافته ودرآن گلها و نگاره‌ها می‌انداخته‌اند . ولی‌پیداست که هر زمان حال دیگری می‌داشته وبآسانی می توان پذیرفت که اینگونه‌فرشبافی پر رنج درزمان ساسانی شناخته نموده‌است .

در پنجاه سال پیش از این که ما گفتگو از آن میداریم همچون امروز کانون قالیبافی کرمان شمرده میشد . لیکن درآذربایجان نیزرواج بسیار می‌داشت من نیك بیاد می‌دارم که چند کارخانه بزرگی برپامی بود .

درآنروزها بیش از همه قالیهای بسیار بزرك ابریشمی بافته میشد و گاهی بازارآن چندان گرم بودی که بازرگانانی بکارخانه هارفتندی وفرشهای نیمه‌بافته راخریده وپولش را از پیش دادندی ، وچون یك قالی‌بپایان‌رسیدی وبرای بردن او آمدندی باستاد آن قالی ، و همچنین باستاد کارخانه پاداشهایی دادندی ، و آنروز درکارخانه رابسته شاگردان را آزاد گردانیدندی .

بدینسان فرشبافی یکی از کار های بسیار پرسود بشمار رفتی . ازآنسوی در هکماوار یك نیم مردم برزگر و نیمی دیگر کار گر روز مزدی می‌بودند (و کنون هم میباشند) واین‌کارگران چون بیمارشدندی ویامردندی‌خانواده‌هاشان بینوا و گرسنه ماندندی ، و در این هنگامها کارخانه قالیبافی یك گشایشی در کارآنها بودی . زیرا بچه‌ها را ازده سالگی ببالا بکارخانه فرستادندی.کارخانه‌ما بیش از همه برای پذیرفتن اینگونه مستمندان می‌بود وپدرم سفارشها درباره آنها کردی .

درکارخانه مابشاگردان ناهار نیز داده شدی وپدرم سپرده بود که‌روزهای تابستان دویا یك ساعت پیس ازفرورفتن‌آفتاب آزادشان‌گردانند که بگردش یا ببازی پردازند .

با اینحال پدرم از حال بدبختی شاگردان همیشه اندوه خوردی دو سه‌بار

شنیده بودم که با دوستان خود بگفتگو پرداخته می گوید : «من این کارخانه را
برای این بچه های بی پدر باز کرده‌ام . پنجاه وشصت خانواده از اینجا نان میخورند
ولی‌این بچه‌ها بیسواد میمانند . وچون بزرگ شوند کار دیگری نخواهندتوانست»
یکروز دیدم می گفت : «دلم میخواهد یك ملایی از شهر بیاورم که هر روز دو
ساعت درس باین شاگردان دهد که اینها بیسواد نمانند ...» سپس دیدم چنین
گفت : « بدی‌کار اینجاست که در این کوی بدرس و سواد ارج نمی گزارند .
توانگران بچه های خود رابه مکتب نمی‌فرستند چیزیکه یاد گرفته‌اند پول گرد
آوردن و بکربلا رفتن است ...»

باری در سال ۱۲۸۱(۱۳۲۰ قمری) حاجی میر محسن آقا بکربلا رفت
و پدرم تنها ماند ، وما بارها میدیدیم باندیشه فرو رفته بسیار اندوهناك است.
چون راز خود را بیرون ندادی ماپچیزی پی نمی بردیم . ولی سپس که مرك پدرم
رخداد دانستیم چگونگی این بوده که در اروپا در نتیجه چه پیش آمدی که
نمیدانیم بازار فرش بسته بوده و فرشهایی که پدرم با دیگران باستانبول می
فرستاده‌اند از یکسال باز در آنجا مانده بفروش نمرفته ، ودر نتیجه این زیان
بسیار بزرگی به پدرم رسیده سرمایه او را از میان برده . اندوه پدرم از این
راه می بوده .

درهمان روزها بیك دلدردی نیز گرفتار گردید که هرچند روزیکبار رخدادی.
با این ناتوانی دست از کار و کوشش نکشیده همچنان روزانه ببازار رفتی . بارها
دوستانش خواهش می کردند که بآسایش پردازد پاسخ‌داده‌می گفت : «پس کارهایم که
کند ؟! » گفته شد یك خر سواری (خرشامی) بخرند و سواره برود و بیاید .
این را پذیرفت وسپرد یکی برایش بخرند . ولی مرك بهیچ کاری فرصتی نداد :
شب سه شنبه یازدهم دیماه (٥ شوال) بهنگامیکه از بازار باز می گشته
در نیمه‌راه دلدرد باسختی بسیار می گیرد ، چنانکه از راه رفتن باز میماند ، ودر
آن هنگام فراشها می‌رسند واورا برداشته بخانه می‌رسانند . ما نشسته بودیم که
آوردند ، و چون در آن کوی پزشکی نمی بود (و اکنون هم نیست) شبانه
دسترسی بدرمان نبود و فردا پیش از نیمه روز درگذشت ، وچون از سختی درد
سخن نمی توانسته گفت تنها این جمله را درآخرین ساعت گفته است : «پسر من
میر احمد درس بخواند ، باید همیشه یك عالمی درخانواده ماباشد ولی نان ملایی
نخورد ، نان شرکست». اینها را باسختی گفته و درجوانی چشم از جهان پوشیده
است .

٥ ـ یکروز دشواری درزندگی من

من‌درزندگی کمترزمانی بی اندوه بوده‌ام ، بااینحال کمتر گریه کرده ام .
اکنون سال من ازپنجاه می گذرد ، ولی‌اگر گریه هایم‌رابشمارم – گریه‌هایی که
از روی اندوه خودم‌گریسته ام - بیش ازچهار یاپنج بار نبوده . یکی از این
گریه‌ها ، بلکه سخت ترین همه آنها ، در روز مرك پدرم بوده . آنروز من
چون ازخواب برخاستم حال پدرم اندکی آرامش یافته وبخواب رفته بود ، ومن
چون گمان دیگری نمی بردم روانه‌مکتب گردیدم . لیکن روز به نیمه نرسیده‌بود
که آمدند و گفتند : «آقاشمارا میخواهد» . باخود گفتم : باشد که میخواهندمرا
پی‌پزشك یادرمان‌فرستند ، ولی چون بجلو مسجد نیایم (مسجد آقا میر احمد)
رسیدم از آنجا آوازگریه وشیونی بگوشم خورد ودرمیان آنها آواز خواهر
بزرگم را شنیدم . من دلم بتکان آمد ولی گفتند : «آمده‌اند بمسجد شفای آقارا
میخواهند » . بدینسان آرامم گردانیدند ، ولی چون بدرخانه مان نزدیك میشدم
دیدم مردم درآنجا انبوه‌شده‌اندودرهمان هنگام دیدم‌جنازه‌ای را بیرون‌آوردند .
دانستم چه رخ داده ولی ندانستم که بچه حالی افتادم . همین اندازه
بیادمیدارم که اندك برفی‌ازآسمان‌می بارید وبادی‌نیزمی‌وزید ، جنازه رامی بردند و
من چنان می گریستم که از خود بدر می‌بودم وپیرامونیان خود را نمی‌شناختم .
یکتن‌میرحاجی نام که‌اکنون درتبریز است بازوی مراگرفته از افتادنم‌بازمیداشت
وبیاپی دلداری میداد .

نمیدانم آنروز چگونه گذشت . شب درمسجد بزرك هکماوار « شام
غریبان » برپاگردانیدند . مسجد پرشد وجای پاگزاردن نمی‌بود . حاجی ملااحمد
نامی که روضه خوان بزرك آنکویهامی‌بود بمنبر رفت وچنین آغاز سخن کرد :
«منتظرید من‌برای شماازمصیبتهای کربلا بگویم ، امشب اینجاکربلاست .
من وقتیکه به مسجد وارد شدم وآوازگریه پسر اینمرحوم بگوشم رسید چنان
ازخودبدرشده‌ام که حال روضه خواندن ندارم . همه آواز بهم انداخته گریه
خواهیم کرد » . این راگفت وبی اختیار بگریه پرداخت وازسراسر مسجد شیون
بلندگردید وپیداست که در اینمیان مرا چه حالی بوده .

آنشب نیز گذشت . یکی از دوستان پدرم حاجی گلی نام می بود که در
نزدیکی ماعمارت بزرك وباشکوهی می‌داشت . فردا درآنجا ختم آغاز کردند .
درآنزمان درتبریز برای مردگان دوروز ونیم ختم گزاردندی که ملابانی «عشر»
خواندندی ومردم دسته دسته آمدندی و فاتحه یا قرآن خوانده رفتندی ، و اگر

مرده جوان می بوده گاهی نیز عشر خوان بجای «عشر» روضه‌خواندی. ولی درباره پدرم هیچکدام از اینها نبود ونیازی بروضه‌خوان نیفتاد. زیرا هر کدام از دوستان پدرم که شنیده بود ومی‌رسید باگریه وشیون بدرون درمی‌آمد ودیگران که یك مرد سترك اندام وتناوری می‌بود بپا برمیخاست وبی اختیار فریاد میزد: «آهای حاجی میر قاسم هارداسان»، این‌رامی گفت وبسر وروی خودمی کوفت و همه را بگریه‌می‌انداخت. سپس که اندکی می گذشت آقا میر رضا (پدر حاجی میر محسن آقا) با آن ریش دراز انبوه وعمامه سترك خود برمیخاست وفریاد برمیداشت: «وای جوان بالا ...». بدینسان یکروز و نیم باسوگواری گذشت. سپس پس ازچندهفته که حاجی میرمحسن آقا از سفر بازمی گشت یکدور سوگواری نیزآنزمان رخ داد. سپس نیز برخی‌ازدوستان‌پدرم که درسفرمی‌بودند هر کدام که باز می گشت نخست باهمراهان و پیشوازیان بدرخانه ما می آمدند و سوگواریها کرده سپس بخانه خود می‌رفتند.

اینهارا می نویسم تا اندازه دلبستگی که میانه پدرم با دوستانش بوده دانسته گردد. پس از درگذشتن پدرم بسیاری‌ازخویشان‌مادری ازما دوری گزیدندوکار بجایی‌رسید که مادرم بیکبار از ایشان برید. لیکن این‌دوستان‌پدرم همچنان با ما مهربانی می نمودند، و هر زمان که یکی مرا در کوچه دیدی ایستادی و حال پرسیدی و یاد پدرم کردی ودلداری دادی. آن حاجی گلی چون همسایه‌مامی‌بود بارها فرستادی مرا بنزد خود خواندی و همینکه چشمش‌بمن افتادی اشك ریختی وچنین گفتی: «من هم بزودی بنزد اوخواهم رفت». راستی هم دوسال بیشتر نگذشت که اونیز مرد وچنین «وصیت» کرده بود که زیرپای پدرم بخاکش سپارند.

شلپ - شیرین

درفردوس نانیکه ازشیر درست می کنند می گویند: «شیرمال» است یعنی باشیرمالش داده شده. آیا می‌توان «شیرین» را در معنی معروف خود بکاربرد وبرای چیزهاییکه با شیر ساخته میشود «شیر مال» را اختیار کرد یانه؟

فردوس - پاکباز

پرچم: به «شیرمال» درهمان معنی خودش نیازمندیم. زیرا چیزیکه باشیر بسازند جزازچیزیست که ازشیربسازند. این دومعنی جداست وما نیز بدونام نیاز خواهیم داشت. پس باید «شیرین» را درمعنی راست خود (ساخته شده‌از شیر) بکاربریم و «شلپ» را بجای آن بمعنی «آخشیج تلخ» بیاوریم.

مردگان بجهان باز خواهند گشت؟!

بتازگی در تبریز کتابچه‌ای بنام «رساله فصول المهمه فی مسئلة الرجعه» بچاپ رسیده که از نامش پیداست درچه زمینه است و نویسنده اش از کدام دسته می‌باشد. نسخه ای از این کتاب را آقای آژیر برای دفتر پرچم فرستاده و چنانکه ایشان نوشته‌اند ملایان که ازنوشته های‌شماره‌نهم پیمان شوریده بودند و نشستها برپا می کردند، نتیجه آن نشست و برخاست این شده که رساله ای در پاسخ گفته‌ها و ایراد های ما نویسند و بچاپ رسانند، و این همان رساله می باشد.

لیکن ما دراین کتابچه چیزیکه پاسخی بگفته های پیمان شمرده شود نمی بینیم تنها چیزی را که در این باره می یابیم آنست که در یکجا می بینیم نوشته شده: «باید دانست هر آن مسئله که علماء ملت بصحت آن اتفاق نمود مستلزم ضرورت میشود. دانشوران عالم اسلام آمدن حضرت مهدی و آمدن عیسی علیه‌السلام را بعد از ظهور آنحضرت بآخر زمان محول و اتفاق نموده‌اند ... پس ظهور مهدی عجل‌الله فرجه وآمدن عیسی ضروری دین میشود وانکار ضروری مستلزم کفر است ...»

این‌جمله‌هاست که اندك ارتباطی بانوشته‌های پیمان تواند داشت. میخواهد بگوید داستان امام‌نا پیداکه درپیمان بآن ایراد گرفته میشوداز «ضروریات» دینست وعلمای‌شیعی‌بآن «اتفاق» دارند، و اینست مردم باید بپذیرند چه بافهم و خردشان بسازدوچه‌نسازد، وچه دلیلی باشد وچه نباشد، و اگر نپذیرفتند کافر خواهند بود. اینست کوتاهشده سخن‌او.

چون نویسنده خودرا از پیروان قرآن شمارده (در حالیکه نیست ودروغ می گوید) و از آیه های قرآن دلیل آورده (در حالیکه از همان جمله های غلط عربی که نوشته پیداست که عربی را نمیداند و قرآن را نمی فهمد) ما نیز پاسخ او را بایك آیه از قرآن داده می گوییم: «ان هی‌الااسماء سمیتموها انتم وآبائکم ماانزل‌الله بهامن سلطان»

آری آقای نجمی خوبی، این نامگزاریها را شما وپیشینیان شما خودتان کرده‌اید وخدا از آن ناآگاهست. فلان داستان را چون علما همگی پذیرفته‌اند «ضروری دین» است وکسی که «ضروری دین» را نپذیرد ازدین بیرونست. اینها را شما از خودتان ساخته اید و بیکبار بی پایه و بنیاد می باشد. شما و آن علماتان که برخ مردم می کشید هیچ ندانسته‌اید دین چیست و بهر چیست؟!

آنچه را که بپندار پرستی های خود سازگار یافته و سود خود را در آن دیده اید از «ضروریات دین» شمرده اید . شما اگر معنی دین را می دانستید، می دانستید که خدا را در راهبردن اینجهان آیینی هست - آیین بسیار استواری که هیچگاه دیگر نگردد، این میدانستید که داستان امام ناپیدا و آن « عجایب و غرائب » که بآن داستان بسته اید : «دجال از چاه بیرون خواهد آمد ، آفتاب از مغرب سر خواهد زد ، عیسی از آسمان فرود خواهد آمد ، توپ و فنك از کار خواهد افتاد ، مردگان زنده خواهند گردید . . . » همه با آیین خدا ناسازگار است . ولی چون از نادانی معنی دین را نمیدانید اینست گستاخانه بخدای آفریدگار چنین دروغهایی میبندید . آنگاه شرم نکرده می گویید : «اینها از ضروریات دینست هر کس اینها را نپذیرد بیدینست» . درحالیکه بیدین وخدا ناشناس شما ملایان هستید که اینگونه کارهای خرد ناپذیر را بخدا می بندید ، بیدین شمایید که از آیین خدا ناآگاهید ، بیدین شمایید که جز شکم پرستی آرزویی درجهان ندارید . ببینید : شما تا چه اندازه نادانید که چون ما می گوییم یکمردی هزارسال زنده نتواند ماند ، شما پاسخ داده می گویید :«ازقدرت خدا چه بعید است ؟!... » و از بس نافهمید این نمیدانید که خدا برای توانایی خود مرزی پدید آورده و برای کارهای خود آیینی گزارده . این نمیدانید که هرچه تواند بود نباید بود .

ما این را بارها نوشته ایم : کارهای اینجهان همه شگفت است وهریکی نشان دیگری از توانایی آفریدگار می باشد . همان کارهایی که ما هرروز آنها را می بینیم و بایك نگاه عادی می نگریم اگر نیك اندیشیم هر کدام کار شگفت دیگری میباشد . شما اگر اکنون بیك باغی روید و در برابر یك درخت زردآلو ایستاده به برگها و میوه های آن تماشا کنید در شگفت مانید : این برگهای سبز و میوه های زرد در کجا می بوده ؟.. چگونه بیرون آمده ؟.. از یك هسته کوچکی درخت باین بزرگی چگونه روییده است ؟.. همچنین در دیگر چیزها .

پیداست آفریدگاری که از یك هسته کوچکی درخت این چنانی پدید آورده تواند هر کاری کند و هرچیزی پدید آورد . کسی نباید در توانایی آفریدگار بچون و چرایی پردازد .

لیکن همان آفریدگار برای توانایی خود مرزی پدید آورده و کار های او همه از روی آیینیست . باین معنی همان آفریدگار تواند که بی آنکه هسته ای کاشته شود درخت پدید آورد ومیوه دهد ، تواند دریکدم یك هسته ای را درخت تناوری گرداند . لیکن این را نمیکند و این تاکنون نبوده که بی آنکه هسته

ای کاشته شود درختی روید ، ویا ازیك هسته دریکدم درختی پدید آید . چنین کاری بیرون ازآیین خداست .

از اینجاست اگر کسی مدعی شود که در باغ او بی کاشتن هسته یا فرو بردن نهال درخت روییده ، یا یك هسته ای در یك دم یا در یك روز درخت گردیده ما او را دروغگو شناسیم ، و اگر بگوید : « از قدرت خدا چه بعید است ؟!. » نافهم و بیدینش شمارده پاسخ دهیم که رشته توانایی خدا در دست این و آن نیست . پاسخ دهیم که بسیار کار هاست که خدا تواند ولی نکند . زیرا بیرون از آیین اوست . ازاینجاست که ما می گوییم : نه هرچه تواند بود باید بود . می گوییم : مردم باید آیین خدا را بشناسند و درزندگانی پیروی از آن نمایند . شناختن آیین خدا درپاکدینی یك پایه ای می باشد .

بهرحال مردم عامی وپیروان کیشها ازاین حقایق ناآگاه می باشند . زیرا آنان از یکسو این جهان وکارهای آنرا که سراپا شگفت وسراپا نشان توانایی خداست بادیده عادی نگریسته ارجی نگزارند ، و تنها چیزهای ناهمیشگی و بیمانند است که مایه شگفتی آنها باشد . مثلا اینهمه درختها که در بهار گل میدهد درپیش آنها ارج ندارد . ولی اگر درختی در پاییز گل دهد آن هنگامست که بیاد توانایی خدا افتند وچنین گویند: «قدرت خدارا تماشا کن. درخت درپاییز هم گل داده »

اینهمه مرغها تخم کنند ودر اندیشه آنها ارجی پیدا نکنند . ولی اگر مرغی یك تخم دوزرده گزاشت درآنهنگامست که یاد توانایی خدا کنند .

این شیوه ایست که عامیان دارند وملایان نیز که خود سردسته همان عامیان می باشند ودرخدا ناشناسی آموزگار ایشانند همان شیوه را دنبال می کنند ، واینست بکارهای بیرون از آیین خدا (ازداستان امام ناپیدا وافسانه خضر ومعراج وشق القمر ومانند اینها) دلبستگی می نمایند وماچون ایراد میگیریم می گویند : « ازقدرت خدا چه بعید است ؟... » که تو گویی ما گفته ایم خدا نتواند که چنین پاسخی بما می دهند .

در آن کتاب گذشته از گفتگوی امام ناپیدا از « رجعت » نیز سخن رفته است . بلکه چنانکه از نامش پیداست خود کتاب در همان زمینه است . «رجعت» چیست ؟ . «رجعت» بمعنی بازگشت است . ملایان می گویند : چون امام ناپیدا پیدا گردید و کارهای خود را کرد و کشتنی ها را کشت و گزاشتنی ها را گزاشت ، آنگاه نوبت بامامان دیگر خواهد رسید که باینجهان بازگردند وهر

یکی دشمنی را که در زمان زندگی خود داشته زنده خواهد گردانید و ازو کینه خواهد جست و هر یکی از آنان روز گاری بجهان فرمان خواهد راند. اینست معنی بازگشت یا «رجعت». در آن کتاب بیشتراز همه در این باره سخن میراند.

آدم نمیداند باینها چه نامی دهد وچه گوید. یکروزی در عربستان در بارهٔ خلافت کشاکش بسیار سختی می رفته است. سه خاندان بزرگی از بنی‌امیه و بنی عباس و علویان درآن راه می کوشیده‌اند وریشه همدیگر را می کنده‌اند. سپس‌چون بنی‌عباس فیروز درآمدخلافت‌را ازدست بنی‌امیه بیرون آورده‌اند وعلویان از کوششهای خود نتیجه نبرده‌[و]در خانه نشسته‌اند وبرای آنکه پیروان نومید نگردند و رونگردانند پیاپی دروغها ساخته وبیرون ریخته‌اند. گاهی مهدیگری را عنوان ساخته چنین گفته‌اند: مهدی از ما خواهد بود. زمانی از بازگشت سخن رانده چنین سروده‌اند: ما دو باره بجهان آمده ازدشمنان خود کینه خواهیم جست. هنگامی زبان بگزافه باز کرده چنین گفته اند: «خدا ما را از یك گوهر والایی آفریده و پیروان ما را از آن گوهر پدید آورده» در راه پیشرفت سیاست خود پروای هیچی نداشته اند. پا کمردی که باآن جایگاه خود را یکتن از دیگران می شمرد بازماندگان او بچنین ستایشهایی از خود برمیخاسته‌اند.

اینها هرچه بوده گفته شده، و نتیجه‌ای که می‌بایست ازآنها گرفته شده وزمانه گذشته وخلافت ازخاندانی بخاندانی افتاده وسرانجام بیکبار ناپدید گردیده، ولی هنوزملایان دست برنداشته‌اند، و امروز که نه‌علویان هستند ونه‌ازعباسیان نشانی بازمانده، هنوز آنسخنانرا رها نکرده‌اند وپیاپی تازه می گردانند.

بآنان باید گفت:

نخست: این سخنان دروغست و این هیچگاه نشده و نخواهدشد که مرده ای بجهان باز گردد. این ازآیین خدا بیرونست.

دوم: بازماندگان پیغمبر اسلام اگرهم نزدخدا گرامی بوده‌اند جدا ازدیگران نبوده‌اند اگر بکسانی ازآنان ستمی رفته‌چون‌دیگر ستمدیدگان بوده‌اند اینهمه بسر گذشت آنان پرداختن وبداستانها شان ارج گزاردن بیمعنی است. داستان کربلا هرچه بوده یکداستان بوده. درجهان‌داستانهایی‌ازآنگونه کم نبوده است. خونریزیهای چنگیزخان وتیمور لنك درایران‌دلگدازتر ازآن‌می‌باشد. این گستاخی باخداست که بگویید خدا بازماندگان پیغمبر را جدا از دیگران گرفته و رفتار خودرا

درباره آنان دیگرگردانیده است.

سوم: گرفتم که گفته های شما راستست. در یکزمانی که دانسته نیست کی خواهد بود امام‌ناپیدا پیداخواهد شدوسپس امامان دیگر بجهان باز خواهند گشت وهریکی از ایشان از دشمن خود کینه خواهد جست - اینها همه راستست وروخواهدداد، تازه‌بمردم‌چه که‌آنهارا بدانند ؟!. بمردم چه که‌کارهای‌زندگانی‌را رها کرده باین داستانها که هیچ سودی بحال آنان نمیدارد و نخواهد داشت بپردازند ؟!..

اگرمی گویید: ازپرداختن مردم‌باین‌داستانهاودریادداشتن این پندارها خدا خشنود گردد وبمردم پاداش دهد، باید گفت: بسیار نادانید و از زور نادانیست که چنین دروغهایی را بخدا می‌بندید. ای‌بیخردان شما خدا را چه می شناسید که‌چنین‌کارهایی رااز‌وشاینده‌میشمارید؟! مگرخدااسکندرمکدونیست که‌زبون هوسهای‌پست خودباشد وچون یکی‌از دوستانش‌مرد مردم‌راناچار گرداند که چهار ماه باو بگریند، دستور دهد که دمهای اسبهارا ببرند و دیوارهای شهر را براندازند ؟!.. شما خدا را چه اندیشیده‌اید که اینگونه هوسبازیهای بیهوده را باومی‌بندند ؟!..

بیش ازاین بسخن دامنه نمیدهیم. نتیجه گفتگوآنست که ملایان‌یکرشته ازپندارهای بیهوده وبیپایی راکه نه‌باخرد سازگارمی‌باشد، ونه سودی را دربر می‌دارد، ونه بخدا وآیین‌اوشاینده است، ونه دلیل برایش در میان می باشد، گرفته‌اند، ومیگویند: اینها از«ضروریات» دینست، وهرآنچه از«ضروریات» دین باشد باید پذیرفت، واگر کسی نپذیرد «کافر» خواهدگردید، وما در پاسخشان می گوییم: اینها نامگزاریهاییست که خودتان کرده‌اید ونزدما کمترین ارجی نمیدارد ونخواهد داشت. که گفت اینها «از ضروریات دینست» ؟!.. که گفت: آنچه «ازضروریات» دین باشد باید پذیرفت ؟!.. که گفت: اگر کسی نپذیرفت «کافر» گردد ؟!.. اینها چیزهاییست که شما برای گرمی دکان‌خود پدیدآورده‌اید وهمه بیپا می‌باشد. «کافر» شمایید که آیین خدارا نمی‌شناسید وباآفریدگار چنین گستاخی‌ونادانی می‌نمایید. رویتان سیاه باد که باخدای جهان می نبردید.

يك نادانی دیگری از پیروان کیشها

چرا گرمابهٔ دوش باشد ؟ مگر آب کر پاك نیست ؟!

چون داستان عباوعمامه را که سر گذشت بیخردان این شهرستان بود چند روزی‌پیش درپرچم که‌جز نمایاندن شاهراه زندگی خواست دیگری ندارد‌خواندم اینك یك درد بیدرمان، این فریب خوردگانرا که بیچون و چرا پیرو ملایان شده کور کورانه پی آنان میروند مینویسم : آری اینان معنی درست دین رانفهمیده اند و هنوز نتوانسته اند دریابند که پاك کدام است و پلید چیست !

میگویند آب پاك است هنگامیکه کر باشد . باهمین داوری گرمابه‌های این شهرستانرا که پیش از این دوش بود بخزانه باز گردانیدند تاغسلشان در پیشگاه خدا مقبول آید . اکنون بایسته است چگونگی این خزانه‌ها را برای خوانندگان بنویسم . این خزانه‌ها که پلکانشان چون‌نردبانست (چندتن تاکنون ازآن پله ها افتاده سر و دست و پا شکسته شده اند) بیش از چهار پنج متر مکعب آب که ندارند درهرچهار پنج ماه (اگر نگویم سالی یکبار) زیرابشانرا میزنند . پس بیاندیشید رنك و بوی چنین آبی که هر روز دست‌کم سد تن درآن شستشو کنند چه جور خواهد بود ؟

باور کنید هر کس باین گرمابه ها رودپس از یکفته باز ازلاشهٔ اوبوی‌گند میآید . شگفت آنست که کور دلان هرروز درین آبهای آلوده غسل میکنند . و چنانکه خود میگویند مستحب است چند جرعه از آن مضمضه کرده میآشامند دریغا ازین بدآموزیها . آبرا مضمضه کرده ازمزه و بوی بد آن آگاه میشوند و باز آنرا پاك و شایان شستشو و آشامیدن میدانند .

میشود بگوئید مگر بروجرد بهداری ندارد ؟ آیا کارمندان این اداره‌از چگونگی گرمابه ها باخبر نیستند ؟ می گویم چرا خبر دارند .

اینها نیز خود بهمین درد بیدرمان گرفتار و دراندیشه آنند که تنها کیسه بیمارخود را درمان کنند . از سوی دیگر حجة‌الاسلامهای ایشهر این دینداران که خود را صاحب اختیار مطلق و نایب خدا میدانند دارای بازاری‌گرم وباین پوچ گوئی های ساختگی که انگیزهٔ سروری آنهاست سرگرمند .

بروجرد ـ مرتضی محجوبی

پرسش از علما و دانشمندان

و نویسندگان و روزنامه نگاران ایران

سی و اند سال است که مشروطه بنیاد یافته ، زبان و قلم آزاد شده ، من و هزار ها مانند من گوش بگفته ها و چشم به نوشته های شما ها دوخته یکعمر در انتظار اینکه شما هادیان افکار و راهنمایان پندار راهی بر گزیده و در پیش پای توده بگذارید بسر بردیم افسوس که هرچه بیشتر گوش‌دادیم و چشم بسطورو کلمات شمادوختیم وخواندیم وسنجیدیم ـ علمی ادبی ـ سیاسی ـ اجتماعی ـ فکاهی و ووونتیجه جز گیجی و گمراهی عاید ما نشد . اینك که بزر گمردی برخاسته و راهی بنام پاکدینی بر گزیده و برایگان دردسترس گمراهان گزارده و دانشمندان جهان را بداوری طلبیده مزدی نخواسته و نامی بخود ننهاده آیا سزاوار است بجای‌اینکه یاری کنید و یا ازروی انصاف پاسخ‌دهید و یاراه بهتری (اگر بتوانید) بر گزیده ونشان دهید زبان وقلم خود را بید گوییهای بیهوده باز وبخلط مبحث و گمراهی جامعه میکوشید ؟!. چرا نوشته های آقای کسروی را نمیخوانید و از روی انصاف قضاوت نمیکنید ؟!. اگر میخوانید و ایرادی دارید اینهمه مطبوعاتی که ستونهای آنها در اختیار شماست بزبان توده بنویسید و بفهمانید اما بطور صریح و آشکارا نه بکنایه و استعاره که خوانندگان جز درماندگی وناتوانی شما نامی بر آن نگذارند .

من و هزارها مانند من درانتظار پاسخ شماهستیم

قزوین ص ـ نصری

((شمال - جنوب - شرق - غرب))

در زمان ساسانی کشور پهناور ایران که از کوهستان قفقاز تادریای هند وازرود فرات تاکنارسیحون‌می بود «ایرانشهر» نامیده میشد بمعنی کشور ایران وپادشاهان ساسانی این سرزمین‌پهناور را بچهار سمت شرق‌وغرب وشمال وجنوب بخش کرده و هر قسمتی را «کوست» نامیده‌اند بدینسان :

۱ — کوست خراسان — شامل خراسان امروزی وخوارزم و بخارا وسغد (ماورالنهر)وگرگان (استراباد) و هرات (افغانستان) و مانند اینها .

خورآسان بمعنی خورآیان است جائیکه از آنجا خورشید درمی آید یا بعبارت امروزی مشرق

۲ — کوست خوربران — شامل‌سورستان (عراق) و کرمانشاهان وهمدان و مانند اینها تاسرحد روم . خوربران بمعنی خورروان است‌جائیکه خورشید درآنجا فرو میرود یابعبارت امروزی مغرب وهمین کلمه است که خاوران وخاور گردیده.

۳ — کوست باختر — شامل آذربایجان و ارمنستان ایران و گرجستان و آران و کوهستان قفقاز ودربند وری و دماوند و گیلان و تپورستان (طبرستان) ودیلمان‌وتالشان . باختر یا اباختردرفارسی بدو معنی بوده : یکی «توده‌ستارگان» که بعربی برج وصورةالکواکب نامیده میشود و دیگری شمال که در اینجا این معنی دوم مقصود بورده .

٤ — کوست نیمروز — شامل خوزستان و فارس و کرمان و سندوسیستان ویمن و مانند اینها . نیمروز بمعنی ظهر است ولی چون بهنگام ظهر آفتاب در جنوب دیده میشود جنوب را نیز نیمروز نامیده اند که در اینجا این معنی مقصود بوده .

پادشاهان ساسانی برای هریك از این چهار کوست فرمانروایی فرستاده اورا «کوستپان» یا «پاتکوستپان» مینامیدند. معنی‌پات یا پادتاکنون دانسته‌نشده کوستپان‌بمعنی نگاهدارندهٔ کوست بوده‌وچون‌هریکی‌ازایشان‌وظیفه‌سرحدداری نیز داشته‌مرزبان نیزخوانده میشدند بمعنی‌نگاهدارسرحد. سپس‌پاتکوستپان وپاتوسپان و پاذوسپان وپادوسبان گردیده که‌این شکل آخری در کتابهای فارسی دیده میشود ودر کتابهای عربی فاذوسفان می نگارند . در کتابهای ارمنی شکل نخست کلمه پاتکوستپان دیده میشود .

این چهاربخش بودن ایرانشهررا درزمان ساسانیان دربسیاری از کتابهای

پهلوی وعربی وارمنی نوشته‌اند . درتاریخ طبری ودیگرتاریخهایی که ازحوادث دورهٔ ساسانیان گفتگو میکند زمینهٔ همه سخنها براین بخشهای چهارگانه است که اگرکسانی از این موضوع آگاه نباشند معنی گفته های‌آن مورخان را درست نخواهند فهمید (یکی‌ازآن مورخان موسی خورینی مورخ معروف ارمنی است) . از نوشته های طبری بر می‌آید که این چهار بخشی ایران پیش از زمان خسرو انوشیروان بوده . چه او چون بتخت نشستن خسرو را مینویسد میگوید بچهار پادوسپان که در چهار سمت ایران فرمانروا بودند نامه نوشته دستور ها داد . هم طبری مینویسد که تا زمان خسرو انوشیروان سپهبدایران‌یکتن بوده ولی‌خسرو سپاه رانیز بچهار بخش کرده وهربخشی راباسپهبد جداگانه‌سپرده بیکی‌ازآن چهار کوست بگماشت . از اینجاست که ما از زمان او در تاریخها بنامهایی از قبیل سپهبد خراسان (خورآسان) و سپهبد نیمروز مانند اینها بسیار بر می‌خوریم . فردوسی بجای کوست «بهر» میخواند و بر خلاف طبری است .

این بود آنچه در باره کوستهای چهارگانه ایران‌در زمان ساسانیان و نامیده شدن آنها با نامهای چهار سوی گیتی‌میدانیم .

پس باید کفت که نامهای شرق و غرب وشمال وجنوب درفارسی چهارواژه خراسان و خاوران و باختر و نیمروز می‌باشد و اینها در زمان ساسانیان بسیار شناخته بوده است .

لیکن چنانکه از شعرهای فردوسی و از کفته های فرهنك نویسان برمی آیدآنهاهیچیك این چهارنام رانمی‌دانسته اند . بلکه یك خلط شگفتی‌نیزازآنان سرزده ، و آن اینکه باخترراکه بمعنی شمال وخود لنکه نام «نیمروز» که بمعنی جنوبست بوده‌ازجای خودبرداشته آنرا باکلمه‌خاوران یاخاورهم لنکه گردانیده‌اند که بجای شرق و غرب «باختر» و «خاور» گفته‌اند ، وشگفتر آنکه در اینجا نیز خلطهایی کرده اند زیراگاهی خاور را بمعنی غرب و باختر را بمعنی شرق و گاهی عکس اینرا گرفته اند . در باره شمال و جنوب نیز جز این کلمه های عربی نامی سراغ نداشته‌اند . همان فردوسی دانشمند درهمه‌آن لغزشها و خلطها همراه دیگران بوده است (چنانکه میدانیم اخیراً فرهنگستان نیز پیروی از آنان نموده است) .

گویاسرچشمه این‌لغزشها وخلطهاآنست که دراخرهای زمان‌ساسانیان یاپس از زمان ایشان دو کلمه خراسان ونیمروز که آن یکی بمعنی شرق واین یکی بمعنی جنوب بوده کم کم معنی خود را ازدست داده ونام زمین شده اند بدینسان

که خراسان نام یك بخشی از شرق ایران گردیده (که اکنون نیز بهمان نام خوانده می شود) و نیمروز نام سیستان که بخشی از جنوب ایرانست شده که بدینسان دو کلمه از چهار کلمه ازمیان رفته و نمانده مگر دو کلمه باختر و خاور که ناچار اشکال پیش آمده است

این راز برما پوشیده است که چگونه خوراسان و نیمروز معنیهایی که داشته‌اند از دست داده اند و نام زمین گردیده‌اند . لیکن خاوران و باختر که دو برادر دیگر آنها بوده‌اند نام‌زمین نگردیده‌اند آیا این تفاوت از چه رو بوده است ؟ بهر حال گویا در آغاز قرنهای اسلامی پارسی زبانان با این اشکال دچار بوده‌اند که هر گاه که کلمه خراسان یا نیمروز را بر زبان میرانده‌اند دانسته نمیشده که آیامقصود معنی پیشین آنست که مشرق و جنوب باشد یاسر زمینهای خراسان و سیستان اینست که از اختلاط کلمه های عربی بزبان فارسی استفاده کرده برای رهایی از این اشکال دو کلمه شرق و جنوب را معمول ساخته اند و پس از دیری معنی های دیرین خراسان و نیمروز پاك فراموش شده که جز نام سر زمین از آن دو کلمه فهمیده نمیشود .

اما معروف شدن دو کلمه خاور و باختر بمعنی شرق و غرب یا بعکس این ترتیب این رازهم برما پوشیده است . آنچه از راه گمان و پندارمی فهمیم اینست که کسانی از آنانکه دوستار کلمه های پارسی بوده‌اند و بکار بردن آنها را در گفتهاو نوشتهای خود بهتر از کلمه‌های عربی می‌دانسته‌اند کلمه خاوررا «خورآور» معنی نموده و از آنجا آن‌را بمعنی مشرق پنداشته اند و بهمین معنی بکار برده‌اند وچون دربرابر آن کلمه پارسی جز باختررا نمی‌شناخته اند این را هم بمعنی مغرب پنداشته اند (۱) بویژه که این دو کلمه کارقافیه و سجع راآسان می‌ساخته و باسانی ممکن‌می‌شده شعری یاعبارت سجع داری ازآنها پدید آورد . یقین است که همین جهت یکی از علتهای شهرت این دو کلمه بوده است .

لیکن سپس کسانی از راه کاوش در زبان پهلوی و نوشتهای کهنه پارسی بی باین نکته برده‌اند که خاور نه بمعنی شرق بلکه بمعنی غرب است . اینست

---

(۱) فردوسی ازآغاز شاهنامه تازمان ساسانیان در همه جا خاور را بمعنی مشرق بکار می‌برد وباختر را بمعنی مغرب . ولی گویا در اثنای جستجو ازتاریخ ساسانیان باین نکته برخورده که خاور بمعنی غرب است و اینست که از اینجا ترتیب را معکوس کرده خاور را بجای غرب بکار میبرد . ولی شگفت است که ملتفت نشده که باختر جز بمعنی‌شمال نیست و این دفعه هم بغلط آنرا بمعنی شرق بکار می برد .

که آنرا بجای کلمه غرب بکار برده و چون لنگه‌ای برای آن جز کلمه باختر نمی‌شناخته اند ناگزیر این را هم بمعنی شرق گرفته‌اند .

این گزارشی است که دو کلمه خاور وباختر پس ازدوره ساسانیان پیدا کرده و در زبان شعرا و نویسندگان بمعنی شرق و غرب گردیده . ولی شگفت است که کسی بسراغ نام‌پارسی برای شمال و جنوب نرفته . آنکه فرهنگهاست دراین باره قفل خاموشی بزبان زده و هرگز بروی خود نیاورده‌اند که‌چگونه در زبان چند هزارساله فارسی نامی بهراین دوسمت جهان نبوده و کسی بجستجو و گفتگو برنخاسته است . اما شعرا آنان هم‌بکلمه‌های‌عربی‌بسنده کرده‌اند . فردوسی که پای‌بندی بکلمه‌های‌پارسی داشته درهر کجا که حاجت بیاد کردن شمال یاجنوب پیدا کرده چون نام‌پارسی برای‌آنها نمیدانسته ناگزیر راه مطلب را برگردانیده است شمال را با نام «آذربایجان» یا «ارمنیه» یا «کشور خزر» یاد می‌نماید و جنوب را هم کشور نیمروز که مقصود سیستان است می‌خواند .

تبریز ـ مسعود مقدم

پرچم : چنانکه نوید داده بودیم این گفتار را که آقای مسعود از چندی پیش نوشته و فرستاده بودند بچاپ رسانیدیم . کوتاهشده آن چند چیز است :

۱) نامهای شرق و غرب وشمال و جنوب درفارسی خوراسان وخاوران و باخترونیمروز می‌بوده .

۲) خراسان و نیمروز نامهای سرزمین گردیده ومعنی های‌خودرا ازدست داده‌اند .

۳) دربارهٔ باختر وخاور نیزدرهمیهایی رخ داده . زیرا گذشته از آنکه باختر بمعنی‌شمال‌می‌بوده‌وآنرا ازمعنی خود دورساخته‌با خاور هم لنگه گردانیده اند ، دربکار بردن این دوتا نیز ، درمعنی شرق و غرب نابسامانیهایی رخ داده ، و نافهمی آخری ازفرهنگستان سرزده که خاور را که بمعنی غرب می‌بوده بمعنی شرق گردانیده .

نتیجه سخن آنست که ماکه امروز میخواهیم برای چهار سو نامهای‌فارسی داریم ازآن چهار نام دیرین بهره مندی نخواهیم توانست وباید اندیشه دیگری کنیم ، ودراین باره است که درشماره های آینده سخن خواهیم راند .

کارما باینها چه خواهد بود؟.

چنانکه آقای احمدپا کروان‌ازقزوین، وآقای صمدی ازمیاندواب نوشته‌اند واز تهران نیز آگاهیها رسیده به بهاییان دستود داده شده که برچم و یادیگر نوشته‌های مارا نخوانند وباکسی از پاکدینان بسخن نپردازند. اینست پاسخی که انجمنهای بهایی به پرسشهای ماداده‌اند.

کنون ما ازخوانندگان می‌پرسیم: باین چه نامی بایدداد؟.. اینکه کسانی خودرا ازمردم جداگردانند، ویکرشته‌سخنانی رادستاویز ساخته انجمنها سازند، و کتابها‌نویسند، و کوششهابکاربرند، ولی چون یکی برخیزد وایرادهای گیرنده ای‌گیرد وازپاسخ درمانند، ازو روگردانند وخود را بخاموشی زنند — چنین چیزی چه عنوانی تواند داشت؟!

اگرنیك اندیشید اینان دسته بندی را دوست میدارند، وازآنکه یك تیره جدایی‌باشندوبادیگران کشاکش‌و گفتگو کنندلذت‌می‌برند، ودراین‌راه هوسبازیست که آن‌کوششهارا می کنند وبآن خودنماییها می پردازند، و گرنه چه خواست دیگری را توانند داشت؟..

تنهابهاییان نیستند. چنانکه بارهاگفته‌ایم همه کیشها که امروز هست در همین حالست. همه‌آنها جزبرای دسته‌بندی نیست. دسته بندی یکی ازچیزهاییست که هوسمندان ازآن لذت برند، بویژه که درمیان آن دسته بندی سودهایی نیز باشد وپولهایی نیز دربیاید.

همان ملایان که خودرا باآن «فورم بوالعجایب» می‌آرایند و نامهای شگفتی از «آیةالله» و «حجةالاسلام» و «مصلح کبیر» ومانند اینها بروی خود میگزارند، ودرراه نگه داری دستگاه شان دست بدامن خودی وبیگانه می زنند، دراین زمینه پای کمی از بهاییان نمیدارند. بلکه این راه را بروی بهاییان همینان کشاده‌اند.

همین ملایان نیز ماهرچه می‌پرسیم وایرادمیگیریم پاسخی نداده خود را بخاموشی می‌زنند. آنان نیز به پیروان خود میسپارند که نوشته های مارا نخوانند و باکسی ازماگفتگو نکنند.

صوفیان نیزچنینند، شیخیان نیزچنینند، علی‌اللهیان نیزچنینند، کریمخانیان نیزچنینند، مسیحیان نیزچنینند. یکایك چه بشماریم. همگی کیشها و راهها که امروز رواج می‌دارد چنینند. همگی آنها بهردسته بندی وسودجوییست. همگی

آنها درراه هوس وسود خود مایه تیره روزی مردم میباشند.

درهمینجاست که ما میخواهیم خوانندگان داوری کنند. میخواهیم نیك بیندیشند و خواستی را که‌ازاین کیشهاودسته بندیها درمیانست، وزیانهای بزرگی را که ازآنها برمیخیزد بدیده گیرند، وآنگاه‌داوری کنند که به‌آنان باچه‌دیده‌ای باید نگریست؟.. چه نامی بانها بایدداد؟.. چه رفتاری باآنان پیش باید گرفت؟.

مااکنون به‌این دسته‌ها برخورده‌ایم واین برخورد سالهادرمیان خواهدبود تاپپایانی رسد (یا بهتر گویم: بپایانی رسانیم). اکنون یاران ما بیندیشند که این برخوردرا چگونه بپایان خواهیم رسانید. این دسته‌ها که در راه هوس و دلخواه خود یك توده بیست ملیونی را لگدمال کرده درمی گذرند، این ملایان و کشیشان وپیران ومبلغان ودیگران که گمراهی‌های پست وپراکنده‌خودرا «دین» نامیده بخدا دروغ می‌بندند - کارما بااینها چه‌خواهد بود، وچه بایدبود؟.. من میخواهم یاران مانیك اندیشند که یکدسته شاهسون که ازآشوب کشورفرصت جسته تفنگهای خود را برمیدارند وسر گردنه‌ای میگیرند وکاروانهارا می زنند وآدم می کشند بااین ملایان وبهائیان ودرویشان ودیگران چه جدایی‌می‌دارند؟.. اگرآنشاهسونان تنها سود خودرامی‌جویند ودرراه بهره‌مندی‌خود ازایمنی کشور وآسایش توده و پیشرفت بازرگانی و کشاورزی ومانند اینهاچشم می پوشند، و هرچه دراین باره گفته شودناشنیده می‌انگارند، این ملایان و کشیشان‌وسردستگان بهایی وصوفی ودیگران نیزهمان رفتاررامی کنند ودرباره‌توده‌وآسایش وپیشرفت آن همان بی‌روایی را نشان میدهند، بلکه گستاخی وبی پروایی اینان فزونتراز آنان می‌باشد. زیرا اینان درراه آرزوی پست خود بخدا نیز دروغ می‌بندند، مردمان راگمراه‌ونادان می‌سازند، توده‌ها را به پستی می کشانند. شاهسون اگر کسی را لخت کرد جبران آن‌آسانست. ولی‌اینان چون مردم راگمراه می گردانند چاره‌اش بسیار دشواراست. اینست بدی‌آنان ده برابر بدی شاهسون بلکه‌فزونتر ازده برابر است. اکنون شما بندیشید که ما براهزنان شاهسون با چه‌دیده می نگریم، وچه کیفری بهرآنان‌میخواهیم بااینان باید کیفری بالاترازآن‌راخواست.

هنوزداوری نا انجام است. اگر راستی را بخواهیم باید این کسانرا با زیانهایی که بتوده‌هامی‌رسانند، نه باشاهسون، بلکه بامیکروبهای‌بیماری، باجانوران گزا، بامارها و کژدمها بسنجش گزاشت. چنانکه درآفرش‌میکروبها وجانوران گزا رخ داده که بدیهای جهانند وهرنیکخواهی باید بنابودی آنها کوشد، در همان آفرش، درمیان آدمیان نیز، اینگونه‌مردان پست اندیشه وبی ارج پدیدار

گردیده ، که در راه هوسهای کوچك خود چشم از نیکی جهان و خرسندی جهانیان می‌پوشند ، ودرهر کاری همینکه اندك زیانی بهرخود گمان می برند ، با آن بدشمنی می‌پردازند ، اگرچه مایه پیشرفت جهان‌وجهانیان باشد ، وچنانکه‌میدانیم بسیاری ازآنان همچون مارو کژدم از نیش زدن وزهر فروریختن لذت‌می برند ، ویاهمچون سگان هار از گزیدن وزخم رسانیدن بازنمی ایستند .

مامیخواهیم یاران‌ما این داوریهارا بکنند ودرباره این کسان اندیشه‌خودرا راست گردانند . میخواهیم نیك بدیده گیرند که ما ازدور و نزدیك دست بهم‌داده ورنجها بخود هموار کرده ، بی آنکه بهرخود مان سودی بدیده گیریم ، تنها بنام آنکه خواست خدا درجهان پیش رود ، وجهانیان بیك زندگانی بهتر از این رسند ، ودرآنمیان این توده بدبخت نیز که ماخودمان از آنیم از گرفتاریهای خود رهاگردد وهمچون‌دیگر توده‌ها آزادوسرفراز زندگی کند - بیك کوششهای بزرگی برخاسته‌ایم ، وآن کیشها ودسته بندیها و پیشروان و پیروان آنها یك سدی دربرابرما می‌باشند ، وما اگرچاره‌ای باین سدنکنیم همه کوششهامان بیهوده گردیده ونتیجه‌ای بدست نخواهدآمد ، واین را بیندیشند که چگونه باید این سدرابشکنیم ، وچگونه بایداین‌جلو گیررا ازمیان‌برداریم ، میخواهیم نیك بیندیشند که کارما با آنها چه خواهد بود .

بهتراست بکارهای زندگی پردازید .

یکی ازکاشان نامه‌ای فرستاده که‌چنین می نویسد : «تقاضامندم بیان نمایید مقصود خداوند متعال را از آفریدن جهان و جهانیان». چون از اینگونه پرسشها بسیار می‌شود اینست میخواهیم به‌همه آنها در یکجا پاسخ دهیم .

بهتر است ایرانیان بجای پرداختن باینگونه جستار های دور بکار های زندگانی خود پردازند . همین آقای کاشانی بهتر است از چگونگی بازرگانی یا داد و ستد یاکشاورزی یاپارچه بافی بپرسند و گفتگو کنند . آنچه بایرانیان سود دارد و نتیجه ای در زندگیشان تواند داد اینهاست . بگفته عامیان کارزمین را نساخته بآسمان نباید پرداخت . مردمیکه نه معنی راست بازرگانی یا داد و ستدرا می‌دانند ، و نه از زمین پهناور باردهی که خدا بدستشان سپرده بهره‌مندی می توانند ، و رویهمرفته در هر رشته از کارهای زندگانی در مانده‌اند وکارشان به زیر دستی بیگانگان کشیده است بسیار نا بجاست که سخن از رازهای‌پوشیده آفرش رانندو یا در آن باره بپرسش پردازند ، مانیزپرچم را برای گفتگواز فلسفه برپانگردانیده ایم . بلکه بیش از همه میخواهیم معنی زندگانی وکارهای آنرا بمردم بفهمانیم . اینست پاسخی که به اینگونه پرسشها توانیم‌داد .

از گفتارهای روزنامه پرچم

به مکه میروید ؟!..

بروید !

آری بروید که جز خدا ، خیلی چیز ها بهمراه شماست : آه دل بیوه‌زنان ، ناله گرسنگان ، اشك چشم دوشیز گان ، دشنام وناسزای جوانان ، دست قوی قانون !

بروید که خوش میروید ! پنبه بیرگی را از گوش درنیارید تا ناله ما را نشوید ، سربر نگردانید تا اشك چشم ما را نبینید .

گرچه شنیده و دیده‌اید وباز میروید ! صدای ناله اطفال‌همسایه ، شما را از خواب بازمیداشت و بازهم راه مکه را پیش گرفتید ، ازدحام گرسنگان را بردر دکان نانوایی دیدید و اعتنایی نکرده لبی جنباندید و رفتید . من چه میگویم ؟ ! مگر که اینها راباین روز سیاه نشانده است ؟! که نان را از دست اینها گرفته است؟! شما - همین شما - آری شما - ریا کاران محتکر ، شما گران فروشان متقلب .

گناهان شما یکی دو تا نیست ، بشمارم تا بدانید : قاچاقی از مرز خارج میشوید ، رشوه میدهید ، پول از کشوربطورقاچاق بیرون میبرید ، برخلاف مقررات کمیسیون ارزپول خارجی تهیه مینمایید ، خواربار خارج میکنید - اما ببخشید اینها را که شمردم نزد شما گناه نیست . آن دینی را که بشما آموخته اند اینها را گناه نمیداند ! وای بشما و پیشوایانتان ، بیچاره ایران و ایرانی - سیه روز توده پریشان اینچنانی .

ولی بدانید دست انتقام خداوندی خیلی قوی است - چنان انتقام از شما گرفته شود که بعدالتش خستوان شوید .

یکی ازمرزنشینان آباده

پرچم : این نوشته از آقای شیشه‌گر است که پارسال بهنگامیکه در ایران گرسنگی آغاز میشد ، وباآنحال برخی از توانگران پروای هیچی نکرده و بجلوگیری دولت ارج نگزارده قاچاقی بمکه می رفتند نوشت و فرستاد و در روزنامه بچاپ رسید . چون بتازگی آقای هزار شیرازی این را بشعر کشیده و فرستاده بچاپ رسانیم، ما باآنکه بشعر آقای هزار ایرادی نمیداریم ، (زیرا بیاوه سروده نشده وسهشی آنرا پدید آورده) بهتر دانستیم خود نوشته را در مهنامه نیز بیاوریم . زیرا در شعر در زیر فشار وزن و قافیه از معنی بسیار کاسته است .

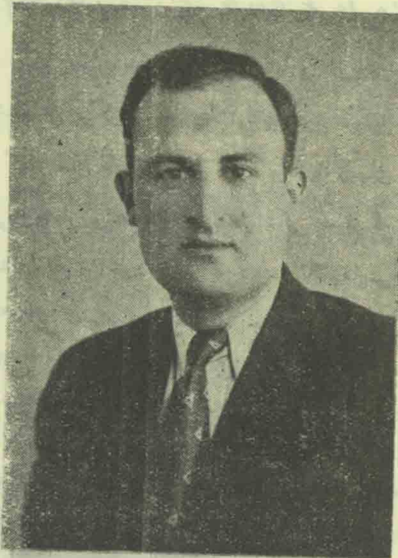
آقای هزار در نامه خود می‌نویسد : « اگر در گذشته زباندرازی شده پوزش میخواهم » : ما هیچ نمیدانیم آقای هزار چه زباندرازی کرده . این زباندرازیها نیز همچون شعر شده . بهر حال ما ازو که دوست عارف می‌بوده ناخشنود نیستیم .

درچندی پیش یکی ازخوانندگان پرچم (آقای جعفر سفلایی) از تبریز در بارهٔ « حج » پرسیده بودند و چون در اینجا سخن بمیان آمده بایشان هم پاسخ میدهیم :

« حج » یا رفتن مسلمانان توانا بمکه و گرد آمدن درآنجا « ازعبادت های سیاسی » اسلام می‌بوده ، وگرنه نه خدا را خانه ای هست و نه اورا نیازی بتوانگران و گردآمدن آنان می‌باشد . یکروزی بوده که اسلام خلافتی داشته ویك کشور بسیار پهناوری را راه می‌برده و « تئوری » می‌داشته ، «جهادی» میداشته ، قانونهایش بکار بسته می‌شده ، درآنروز «حج» نیز می‌بوده که بایستی مسلمانان از جاهای دور بآنجا روند وبایکدیگر بهمبستگی نزدیکتر پیدا کنند .

ولی امروز که خلافت اسلامی بهم خورده ، کشور اسلامی ازمیان رفته ، مسلمانان درهر کجا که هستند حکومتهای نژادی برپا گردانیده‌اند ، و قانونهای اروپا را آورده جانشین فقه اسلام گردانیده‌اند ، وانبوه مسلمانان در زیر دست بیگانگان می‌زیند ، دیگر چه معنایی برای « حج » بازمی‌ماند ؟!.. بگفته یکی از آشنایان این بدان می ماند که یك عمارتی ویرانه شود ، و دیوار هایش برافتد ، و در ها و پنجره هایش کنده گردد ، و مردمش آنجا را رها کرده و بااینحال « بام غلطان » آنجا را نگاهدارند وهرچندگاه یکبار بروی بامهای شکسته ونیمه افتاده بغلطانند . بهرحال امروز « حج » هیچ معنایی ندارد وخدا از آن بیزار است . بویژه باآن پولهایی که بیشتر توانگران از راه گرانفروشی و دست بدست گردانیدن کالا و یا از راههای ناسزای دیگر بدست می‌آورند و براه « حج » می‌برند .

از پشتیبانان پیمان



آقای احمد کاوه

آقای کاوه گذشته از آشنایی دیرین بادارنده پیمان ازسالهاست که بامهنامه وراه آن آشنا گردیده وبهوا داری برخاسته وهمیشه یاوری های ارجداری نموده‌اند .

آقای کاوه را اسپهانیان و تبریزیان نیك می شناسند . این جوان پاکدامن کاردان که در تبریز و اسپهان ازکارکنان دولت بوده در سایه دلسوزی بمردم و نیك رفتاری با آنان جا در دلها برای خود باز کرده‌اند و در هر شهری که بوده‌اند نام‌نیکی‌ازخود بازگزارده‌اند .

آقای مجلد نیز از کسانیست که ازسالیان پیش باپیمان بهمبستگی پیدا کرده وبآن گراییده ودرجای تاریکی همچون میاندواب ، که ازهر گمراهی دسته‌ای درآنجا می باشند بکوششهایی پرداخته است . خوانندگان پرچم بنام او آشنا می باشند و در همین شماره تکه‌ای ازنامه او آورده شده که نمونه نیکی از سهشهای درونی اینجوان می باشد .



آقای تقی مجلد

از پشتیبانان پیمان

آقای وحدت از کسانیست که ازسال یکم پیمان بآن آشنا گردیده و خود از یاران برگزیده ماست. اینجوانمرد دراین چند سال با کوششهای خود وبا یاوریهای ارجدار و هناینده و بادلبستکی بسیار که همیشه از خود نشان می‌دهد وباآزمایش هایی که چندبارپیش آمده جایگاه‌ارجمندی در میان یاران تهران میدارد ، وخود از کسانیست که در پیشآمد یکم دیماه‌همراه بوده وازان رنج و گزند بهره یافته است



آقای محمد وحدت

آقای جوانشیر اگرچه تازه با پیمان و راه آن آشنا گردیده با فهمی ودانشی که ازا یشان پدیدار میباشد شاینده است که از یاران ارجدارش شاریم . خوانندگان پرچم بنام آقای جوانشیر آشنا میباشند و گفتاراو را دریکی ازشماره‌ها خوانده‌اند. آقای جوانشیر نیز از کسانیست که در پیشآمد یکم دیماه بوده و از آن رنج و زیان بی بهره نمانده اند .



آقای جوانشیر

گزارش جهان در نیمه دوم تیر ماه ۱۳۲۲

۱ - دو پیش آمد مهم در نیمه دوم تیر ماه .

الف - جنگهای سخت در جبهه خاور . صبح ششم ژویه(۱٤ تیر ماه) در منطقه بین بیلگورد (شمال خار کف) و ارل نیرو ، شگرف آلمان که مرکب از ۱۵ لشگر تندرو و ۱٤ لشگر پیاده نظام بود و جمعا بالـغ بر ۳۰ لشگر میشد بحمله آغاز نمودند و این کتله آهن و فولاد بادسته جات زیادی از هوا پیماهای بمب افکن و اشتوکا (هوا پیمای عمود رو) پشتیبانی میشد در روزهای اول حمله پیشرفتهایی نصیب فرماندهی آلمان گردیده وحتی انتشاراتی دادند که قسمت مهمی از نیروی شوروی بمخاطره افتاد و درشرف محاصره شدن است ، و لیکن پایداری سخت و دلاورانهٔ سربازان سرخ حمله آلمان ها را عقیم ساخته وبا دادن تلفات بسیار بمواضع اولیه پس نشانیدند .

طبق اطلا عیکه خبر نگاران جنگی ازاین میدان جنك دادند فرماندهی آلمان شیوه های تازه‌ای دراین نبرد بکار برده و امیدواری هـای زیـادی از تانگهای تازه ساز معروف به تیگر (ببر) داشت و شماره هـای زیـادی از این نوع* تانگها وارد صحنه کارزار کرده بود

فلد مارشال « گونتر فون کلوگه » یعنی همان کسیکـه در هنگـام جنك با لهستان فرماندهی آرتش چهارم آلمان را داشت فرمانده این حمله اخیر بوده و گویا درنظر داشت ۳۰ لشگر شوروی را کـه در پیشرفتگی کورسك موضع گرفته بودند محاصره کرده وهرچه زودتر کار آنهارا یکسره کرده و خیال فرماندهی کل آلمان را برای مدت زیادی‌از ناحیهٔ جبهه‌شرق آسوده نماید . و لیکـن فرمانده نیروی سرخ در این قسمت « ژنرال روکوسوفسکی » یعنی همانکسیکه سپاهیان آلمان را برای اولین بار در استالینگراد مغلوب ساخت از خیالات حریف آگاه گردیده و برای برهمزدن آن نقش مهمی را بازی کرد . بهر صورت دراین حمله اخیر که نیروی آلمان در پیشرفتگی ناحیه بیلگورود آغاز نمودند در روز های اول با دادن تلفات بیشمار به پیشرفتهائی نایل آمدند ولی پس از آنکه در تمام این جبهه آتش‌جنك شعله ور گردید از پیشرفت آنها جلوگیری شده ودر نتیجه حمله‌های متقابل‌ارتش سرخ نقاط اشغالی را از دست داده وبه نقاط اولیه پس نشایده شدند . چنانکه مارشال استالین در اواخر تیر ماه در ضمن یکفقره فرمان که خطابا به سپاهیان

شوروی صادر کرده است چنین میگوید :

پس از ۱۹ روز جنگ حمله تابستانی آلمانها در ناحیه جنوبی ارل در شمال وبیلگورود کاملا عقیم ماند آلمانها دراین دو ناحیه بیش از ۳۷ لشگر در اختیار داشتند ودرصدد محاصره قوای مابودند درابتدا نازیها در ناحیه ارل ۹ کیلو متر ودر ناحیه بیلگورود از ۱۵ الی ۲۵ کیلومتر پیشروی کرده بودند ولی در اثر حمله متقابله شوروی نه تنها آلمانها بخطوط اولیه خود رانده شدند بلکه سپاهیان ما در حدود ۱۵ الی ۲۵ کیلو متر بطرف ارل پیشرفت نمودند وتلفات بسیار سنگین از اینقرار بدشمن آوردند : ۷۰ هزار سرباز و افسر کشته شدند ۲۹۰۰ ارابه جنگی بیش از هزار توپ و ۱۳۹۲ هوا پیما و پنجهزار کامیون از دشمن ضایع گردید .

چیزیکه باعث شگفت است آلمانها دراین حمله اخیر خود برخلاف رویهٔ که در حمله های تابستان ۱۹۴۱ – ۱۹۴۲ داشتند حماسه سرائی نکرده و بلکه برعکس حمله را از طرف روسها وانمود ساختند ؛ گویا اتخاذ این رویه ناشی از آن بوده که از ابتدا اطمینان کامل بفتح و پیروزی نداشته و حریف را خیلی پرزور میدانستند و بهمین سبب نخواستند قبلا رجزهائی بخوانند که با پیش آمدهای روز مطابقت ننماید ؛ درعین حال اخبار واصله از منابع محور علت این حمله را چنین توضیح میداد که فرماندهی محور با این کار خود میخواست مقدمات حمله روسها را برهم زده واز هجوم سخت و ناگهانی آرتش سرخ جلوگیری نماید . علی ای حال فعلا آتش پیکار شعله وربوده وهنوز نتیجه قاطع دراین قسمت ازجبهه بدست نیامده است باید چندی منتظر شویم تا حوادث چگونگی را روشن سازد .

ب ـ پیاده شدن نیروی متفقین در جزیره سیسیل - جزیره سیسیل بزرگترین وپرجمعیت ترین جزیره مدیترانه بوده واز حیث موقعیت جغرافیایی وآرتشی برای کشور ایتالیا حائز نهایت اهمیت میباشد چنانکه موسلینی زعیم حزب فاشیست وملت ایتالیا برای تحکیم این جزیره خون دلها خرده وپولهای گزافی خرج کرده بودند .

سنیور موسلینی که در سال ۱۹۳۷ استحکامات این جزیره را دیدن کرده واز نقاط آرتشی آن بازرسی نمود پس ازخاتمه گردش خود موقعی که میخواست ازجزیره سیسل مفارقت بنماید نطق مشروح ومفصلی کرده وچنین گفت :

کارهائیکه برای مدافعه این جزیره انجام یافته و استحکاماتیکه در نقاط

مختلف سیسیل بناشده است همه را مشاهده نمودم وبرای من ثابت ومحقق گردیده که هیچ نیرویی چه ازهوا وچه ازدریا قادر بحمله کردن بجزیره سیسل نبوده و حتی یک سرباز دشمن نمیتواند بخاک این جزیره قدم بگذارد - زیرا ما میدانیم که چگونه وچسان بادشمن مهاجم مقابله کنیم ؟ بعد از شش سال از این نطق تاریخی حوادث نشان داد که نیروی مهاجم چسان وباچه سرعت وچالاکی دراین جزیره پیاده میشود وچگونه نقاط مستحکم آنرا باخاک یکسان میسازد !

شب یکشنبه ۱۹ تیرماه آرتش هشتم انگلیس درتحت قیادت ژنرال مونتگومری وسپاهیان کانادائی وارتش پنجم آمریکا بوسیله سه هزار کشتی به کنارههای جزیره سیسل نزدیک گردیده وصبح همان روزشروع بپیاده کردن نیرو دراین جزیره نمودند . ارتش هشتم انگلیس از کنارههای شرقی وآرتش پنجم آمریکا وسپاهیان کانادائی از کنارههای جنوبی سیسیل حمله ورشدند . گرچه ساخلوهای محور مقاومت عنودانه کردند ولی نیروی مهاجم مقاومت آنهارا درهم شکسته وبه پیاده کردن سربازان متفقین مداومت داد چنانکه درظرف سه روز اول حمله ٤ لشگر انگلیس درشرق و۲ لشگر امریکا ۱ لشگر کانادائی درجنوب جزیره پیاده شدند ، و این کار درتاریخ جنگ سابقه نداشته ویکی ازشاهکار های جنگ کنونی بشمار میرود .

نیروی متفقین پس از پیاده شدن درشرق وجنوب جزیره سیسیل بنای پیشرفت را گذارده وروز بروز بقلب جزیره وبشمال آن پیشروی نمودند و تا پایان تیر ماه بیش از نصف جزیره سیسیل را اشغال وشهرپالرمو پای تخت این جزیره بوسیله نیروی امریکا تسخیر گردید درظرف ۱۲ روز یعنی ازآغاز حمله سیسیل تا اوایل مرداد ماه شماره اسرای محور به شصت هزار بالغ شده ولشگر ۲۶ ایتالیا با تمام افسران خود تسلیم گردیدند .

۲ ـ واکنش سقوط سیسیل چه خواهد بود ؟!

جزیره سیسیل که ازحیث وسعت خاک و کثرت نفوس تقریبا درحدود دهیک ایتالیا میشود وضع جغرافیائی آن نیز طوریست که هرگاه تمام این جزیره ازدست ایتالیا رفته ومتفقین از میدانهای هواپیمائی آن استفاده کنند با اطمینان کامل میتوان گفت کلید پیروزی درخاک ایتالیا بدست متفقین افتاده واین ملت با اوضاع کنونی که دارند تاب مقاومت حملات دشمن را نخواهند داشت . گرچه سران فاشیست ملت ایتالیارا به پایداری و بمقاومت تهییج کرده وآنهارا ازوخامت تسلیم وصلح جدا گانه برحذر میدارند ولیکن اطلاعاتیکه کم وبیش از داخله این کشور تراوش

میکند واز طرز پیکارهائیکه سربازان ایتالیا در میدانهای جنك امروزه نشان میدهند تزلزل روحیه آنها آشکار ومیتوان پیش بینی کرده وباطمینان‌خاطر گفت

سقوط جزیره سیسیل مقدرات ایتالیا بویژه سرانجام موسلینی را حل خواهد کرد !

نیروی هوائی متفقین درجبهه مدیترانه طوری تفوق یافته است که ازحال میتوان گفت جلوگیری از این اسلحه مخوف برای ملت ایتالیا بسیار سخت وغیر ممکن میباشد وازطرفی نیز فرماندهان متفقین منحصراً بزور سرنیزه متکی نبوده با اسلحه گوناگون تبلیغات نیزهردم ضربه‌های سختی بر پیکر زمامداران این ملت وارد میآورند .

بمب افکن‌های انگلیسی وآمریکایی درفاصله هریك ازحمله های هوائی خود بیانیه‌های مختلف بشهرهای ایتالیا فروریخته وآنهارا ازوخامت مقاومت‌وجنك بامتفقین برحذر داشته و می‌ترسانند و حتی اخیراً درضمن ریختن بیانیه خوراکی های گوناگون که امروز درایتالیا یافت نمی‌شود (مانند قهوه - شوکولات - چای کامفت - بیسکویت وامثال آنها) ریخته‌اند البته این گونه تبلیغات دراین ساعات وخیم تاثیر بسزایی داشته‌وخواه وناخواه نیروی مقاومت این ملت خسته وفرسوده را متزلزل خواهد ساخت .

چون نتیجه نبرد سیسیل دراین چند روزه معلوم میشود میتوان امید وارشد که مقدرات ایتالیا نیز تانیمه مرداد ماه حل و چگونگی اوضاع آن روشن خواهد شد .

آخرین آگاهی — چنانکه‌خوانندگان میدانند دراین روزهای آخر رادیوها وخبرگزاریها آگاهی از کناره جوئی موسلینی دادند ، و این پیش‌آمد مهمتر از پیشآمدهای دیگر میباشد . زیرادرواقع ایتالیای امروزی با آرزوهای جهانگیرانه خود پدید آوردهٔ موسلینی بود ، و بادست او و حزبش راه برده میشد ، وچون موسلینی افتاد بدیهیست که آن ایتالیا ازمیان رفته‌است .

پس از کناره‌گیری موسلینی گفتگوی صلح جداگانه بمیان آمده و ازآن سوی گمان میرود آلما نهاخاك ایتالیا را اشغال کنند واینست در دو هفته آینده یکرشته حوادث دنباله دار مهمی رخ خواهد داد وما درشماره آینده نتیجه آن حوادث را در مهنامه قید خواهیم کرد

برای آگاهی یاران

برای آگاهی یاران مینویسم که من درآرزوی وکالت پارلمان نیستم ودر هیچ جا نامزد نمیباشم . کار من با وکالت پارلمان سازشی نتواند داشت .

اما دیگران چنانکه در این باره نامه نیز نوشته شده اگر یکی ازیاران دریك شهرستانی زمینه دارد وتواند پیش برد بسیار بجاست که بکوشد و دیگر یاران نیز همراهی کنند و اگر بکوشش ازتهران هم نیاز باشد دریغ نخواهد رفت

کسروی

برای خواندن جناب آقای وزیر پست وتلگراف

از چندی پیش از پستخانه ها تخلفات بسیار دیده میشود . روزنامه ومهنامه که می‌فرستیم بدست خواستاران نمیرسد .

یکی ازجاهاییکه این تخلفات بسیار دیده میشود قهفرخست . در آنجا خواستاران پیاپی شکایت از نرسیدن مهنامه می‌نویسند . چند ماه پیش نیز یکجلد تاریخ مشروطه بآنجا فرستاده‌ایم که چون سفارشی نپذیرفته‌اند ناسفارشی بوده . ولی دردفتر پستخانه تهران وهمچنین دردفتر پستخانه اسپهان نوشته شده بااینحال آقای هاتفی که بنام اوفرستاده شده بود نرسیده که آشکاره دیده میشود پستخانه کتاب‌امانتی راازمیان برده‌است . دراین باره‌بارهانامه نوشته‌ایم‌ولی نتیجه‌ای دیده نشده . درحالیکه یك‌تقلب‌مسلمی رخداده وپرونده باید بدیوان کیفر فرستاده‌شود .

اینست نظر جناب وزیررا باین موضوع جلب میکنیم که نخست ترتیبی برای جلوگیری‌ازتخلفات دهند.دوم موضوع کتاب‌رادستور فرمایند که‌بدیوان کیفر فرستاده شده تامجرم‌شناخته گردد و کیفر یابدو عبرت‌دیگران گردد

دفتر پرچم

بنیاد ورجاوند

این کتاب از چاپ بیرون آمده است
بها درهمه جا ۱۵ ریال است (برای کمچیزان ۱۰ ریال)

یك نادانی شگفت

چنانکه بسیاری از خوانندگان پرچم می‌دانند غلامعلی سبروس راهبر اداره روزنامه پرچم می‌بود ویکسال بیشتر کارهای این دفتررا دردست می‌داشت وپولها نیز بدست اومیرسید . چند ماه پیش کسانی از دوستان خود او آگاهی دادندکه پول بسیاری خرج می کند : ماهی ٤٢٠ ریال بکسی میدهدکه شب‌در خانه‌اش بخوابد وصبحانه بخورد ، ونهار وشام را در رستوران کرامت میخورد که روزانه سی ریال بیشتر ازآن بابت می‌پردازد ، رخت می‌خرد ، مبل‌می‌خرد ، فرش می‌خرد ، ورشو اسباب می‌خرد ، به پدرخود درزنجان پول می فرستد .

بااین‌همه‌آگاهی مانخواستیم آبروی اورابپریم ، وتنها چیزی که خواستیم دادن حساب بود . ولی او حساب نداده بیرون رفت ، وسپس دانسته شد بهر که می‌رسد می گوید : من‌طلبکارم، حقوق هفت ماهه‌مرا نمیدهند . لاطایلات دیگری نیزمی گوید . ناچار شدیم از راه آگاهي دنبالش کنیم . درآنجا نیزچون بد خواهان ما حامیانش می‌بودند سرسختی ها نشان میداد و بجای پاسخ به‌پرسشها لاطایلات می گفت . ولی چون دزدیهای او پرده بردار نیست قرار مجرمیش داده شده . با اینحال بازجلواین وآن را می گیرد ولاطایلات می گوید ، وچون کسانی از یاران شکایت از رفتار او کرده اند اینست می‌نویسیم : کسانیکه با او روبرو میشوند ولاطایلاتش را می‌شنوند پاسخ داده بگویند : تواکنون متهم بدزدی هستی . بهتراست بروی‌خودرااز تهمت‌رهاگردانی ، یکدزد کجاودخالت در معقولات کجا ؟.. باین پاسخ بس‌کرده در گذرند . بدبخت چون بکیفر دغلکاریهای خود گرفتار گردیده می‌خواهد بابیهوده گفتن وباینجا وبآنجا رفتن چاره کند درحالیکه از این راه چاره بدرد او نخواهدشد .

دفتر پرچم